

## زمینه‌های پیدایش و ادغام فرهنگی - اجتماعی مهاجران ایرانی در فرانسه

حسین میرزائی\*

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۹/۱۱ تاریخ بازنگری: ۹۹/۰۲/۲۳ تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۳/۰۸

### چکیده

موضوع انطباق فرد مهاجر در جامعه مقصد همواره یکی از اصلی‌ترین مسائل در مطالعات مهاجرتی برای پژوهشگران به‌شمار می‌رود. مساله انطباق دیاسپورای ایرانی در فرانسه، از طرد کامل تا انطباق کامل را شامل می‌شود. این‌که فرد در کجای این طیف جایابی می‌شود به عوامل مختلفی از جمله هویت واقعی و هویت آرمانی او بستگی پیدا می‌کند. در واقع هر قدمی در جهت انطباق در جامعه جدید به معنی قدمی دور شدن از فرهنگ اصلی خواهد بود. این تناقض در انطباق فرهنگی همیشه بر سر نسل‌های گوناگون مهاجر سایه افکنده است. نسل اول به دوباره‌سازی یا بازسازی فرهنگی دست می‌زند، نسل دوم بر سر مسائل هویتی که بسیار عمیق‌تر و پیچیده‌تر از مسائل نسل اول است، در حال کشمکش است. نسل سوم نه مشکل ادغام دارد و نه مشکل هویتی و عموماً میزان ارتباط او با جامعه مبدأ تنها به تلاش خانواده او بستگی دارد، در غیر این صورت، او می‌تواند یک «شهروند فرانسوی» و یا یک «شهروند جهانی بی‌سرزمین» به معنای واقعی کلمه باشد. پژوهشگر با توجه به تجربه زیسته‌ای که در کشور فرانسه داشته، در این مقاله تلاش می‌کند با استفاده از مشاهده‌ها و مصاحبه‌ها، داده‌ها و تحلیل‌های انسان‌شناختی خود را به‌صورت نظام‌مند برای مخاطب ترسیم سازد.

**واژگان کلیدی:** دیاسپورای ایرانی، مهاجرت، فرانسه، انطباق فرهنگی، هویت، فرهنگ‌پذیری.

### طرح مسأله

بدون شک، جابجایی فضای زیست هموار در تاریخ زندگی انسان نقش مهمی داشته است. این جابه‌جایی با طیفی از تجربه‌های گوناگون از اشتیاق، حسرت، تردید، آشفتگی، موجب بروز تغییراتی اساسی در شیوه زندگی افراد می‌شود. این جابه‌جایی‌ها با مؤلفه‌های گوناگون شکل‌های متنوعی پیدا می‌کنند که از مهاجرت خودخواسته (برای بهبود وضع موجود) تا مهاجرت‌های اجباری (تبعید، اخراج و آوارگی) را در بر می‌گیرد. البته تمایز بین این مفاهیم چندان آسان نیست و گاهی این مفاهیم چنان درهم‌تنیده می‌شوند که شکل خالصی نمی‌توان برای آن در نظر گرفت؛ یعنی در هر نوع مهاجرتی نوعی جبر و اختیار بسته به شرایط نقش ایفا می‌کنند.

کشور ما در طول تاریخ پرفرازونشیب خود، از مهاجران فراوانی میزبانی کرده و اقوام و گروه‌های بسیاری را در خود جای داده است. شاید بتوان با جرأت گفت که تمدن، هنر و فرهنگ‌های ایرانی عمدتاً محصول همین مهاجران هستند که در جای‌جای این سرزمین در دوره‌های مختلف سکنی گزیده‌اند. باین‌همه باید توجه داشت که ایرانیان در طول تاریخ کمتر دست به مهاجرت‌های معنادار و بزرگ زده‌اند. بنا بر اطلاعات موجود، دو موج بزرگ مهاجرتی در ایران به وقوع پیوسته است: اول در سده دوم هجری، پس از سلطه اعراب، موج زرتشتیانی که به تدریج از جنوب ایران به هند رفته و در آنجا جماعت «پارسیان» را بنیان گذاشتند؛ دوم، موج گسترده مهاجرت‌های سال‌های آخر رژیم پهلوی و نخستین سال‌های انقلاب اسلامی که در پی ناآرامی‌های سیاسی، شرایط سخت سال‌های پس از انقلاب و همچنین جنگ تحمیلی، گروه بزرگی از مردم به کشورهای دیگر به‌ویژه اروپا و آمریکا روانه شدند. مطالعات غیر نظام‌مند و پراکنده‌ای که با موضوع این دیاسپورا توسط پژوهشگران ایرانی یا ایران‌پژوهان صورت گرفته، عموماً نمایانگر سطح نسبتاً بالایی انباشت سرمایه‌های فرهنگی و اقتصادی آن است. این دیاسپورا از راه سفرهای متعدد به ایران و همچنین سفر خویشان نزدیکشان به خارج از ایران و همین‌طور از طریق موج گسترده‌ای از ادبیات، فعالیت‌های فرهنگی، علمی، رسانه‌ای و غیره پیوندهای خود را با سرزمین مادری حفظ کرده است. اکثر مشاهدات و تحقیقات مبین آن است که تعلق هویتی دیاسپورای ایرانی به فرهنگ مادری آن‌چنان قوی است که حتی تا نسل سوم نیز ادامه داشته است.

همان‌طور که در طول این پژوهش نیز به آن اشاره خواهد شد، مسأله «بازگشت» این جماعت به کشور همواره در ذهن مهاجران و همچنین سیاست‌گذاران داخلی مطرح بوده، اما چنانچه تجربه سایر دیاسپوراها را ملاک قرار دهیم، اگر در آینده بازگشتی برای آن‌ها

قابل تصور باشد، قطعاً این بازگشت در دامنه‌ای محدود صورت خواهد گرفت؛ بنابراین وضعیت دیاسپورایی، برای این جماعت از ایرانیان، موقعیتی تقریباً پایدار است که طبیعتاً فرهنگ به خصوصی را می‌آفریند: تمایل و کوشش برای بازشناسی ریشه‌ها، هویت‌های دو یا چندگانه، فرهنگ غربت‌نشینی و همچنین فرهنگ، تاریخ و جغرافیای مهاجرت، روابطی که در طول محورهای متفاوت میان سرزمین مبدأ و مقصد به وجود آمده و تحول یافته است.

در مورد دیاسپورای ایرانی در جهان به‌ویژه جهان غرب، مطالعات فراوانی انجام شده است؛ اما همان‌طور که در پیشینه پژوهش ملاحظه می‌شود، اکثر پژوهشگران حوزه دیاسپورا، یا خود متعلق به دیاسپورای ایرانی هستند و یا ایران‌شناسان خارجی که موضوع دیاسپورا برای آن‌ها اهمیت داشته است؛ اما در داخل ایران پژوهشگران به اندازه کافی و آن‌چنان‌که باید، به این پدیده توجه نشان نداده‌اند.<sup>۱</sup>

در مورد دیاسپورای ایرانی در فرانسه که موضوع پژوهشی ما در این مقاله است، چه در داخل و چه در خارج، پژوهش‌های اندکی انجام شده است، این در حالی است که این کشور، چه پیش از انقلاب اسلامی چه پس‌از آن، به‌عنوان یکی از مقاصد مهم مهاجرتی ایرانیان همواره مورد توجه بوده و به دلایل تاریخی - سیاسی، بسیاری از شخصیت‌های مهم دیاسپورایی ایران در این سرزمین رحل اقامت افکنده‌اند.

اگر بخواهیم به سابقه رابطه دو کشور اشاره کنیم باید بگوییم که تا پیش از جنگ‌های صلیبی، رابطه چندانی میان دو کشور وجود نداشته و تنها تصور فرانسویان از ایران به واسطه کتب مقدس بوده است. در هنگام جنگ‌های صلیبی نیز ایران مانند همه کشورهای مسلمان دشمن اروپا تلقی می‌شد. اولین ارتباطات در دوره ایلخانیان کلید می‌خورد و این رابطه در فراز و نشیب‌های تاریخی آرام‌آرام شکل می‌گیرد تا این‌که در دوره قاجار با اعزام دانشجویان به فرانسه این روابط شکلی تازه به خود می‌گیرد. از همان زمان، فرانسه در نظر ایرانیان به‌عنوان «فرنگ» چهره‌ای جدید به خود می‌گیرد و کنجکاوی‌ها در مورد این کشور رو به فزونی می‌نهد. فرانسه، به یکی از مقاصد مهم تبعیدیان سیاسی نیز تبدیل می‌شود به‌نحوی که از دوره قاجار تاکنون، همیشه مقری برای مخالفان حکومت‌های مستقر در ایران

---

۱. اولین همایش ملی «ایرانیان دور از وطن» در تاریخ ۲۳ مهرماه ۱۳۹۷، در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی، میزبان ۲۴ سخنرانی تخصصی درباره «ایرانیان دور از وطن» بود. این رویداد، از نظر شناخت ابعاد گوناگون این جماعت، برای مخاطب ایرانی در نوع خود بسیار اثربخش تلقی شده است.

بوده است. از حضور آیت‌الله خمینی در نوفل‌لوشاتو<sup>۱</sup> گرفته تا شاپور بختیار در پاریس، بخشی از خاندان پهلوی و حتی ابوالحسن بنی‌صدر، رئیس‌جمهور مخلوع جمهوری اسلامی، مسعود رجبی مطرود و دار و دسته‌اش، همه دست‌کم مدتی از دوران زندگی خود را در فرانسه سپری کرده‌اند. البته مهاجرت‌های ایرانی به فرانسه، به عنوان کشوری پذیرا، همیشه سیاسی نبوده و بسیاری از ایرانیان با دلایل اجتماعی-اقتصادی به این کشور کوچ کرده‌اند و یکی از دایاسپوراهای مهم ایرانی را در آن جا تشکیل داده‌اند؛ بنابراین مطالعه دایاسپورای ایرانی در فرانسه می‌تواند از بسیاری جهات تاریخی، اجتماعی و سیاسی حائز اهمیت باشد.

شاید اولین نکته در مطالعه دایاسپورای ایرانی در فرانسه، عدم امکان شناخت دقیق از واقعیت مهاجرتی این جماعت در کلیت آن باشد. در وجه اول، خود جمعیت مهاجر ایرانی در فرانسه درک درستی از تعداد ایرانیان در آنجا ندارد. اعدادی با واریانس بالا مانند ۴۰ هزار، ۶۲ هزار و ۱۶۰ هزار و حتی گاهی ۲۰۰ هزار نفر نیز در مجامع عمومی ایرانیان شنیده می‌شود، این در حالی است که طبق آمار رسمی دولت فرانسه در سال ۱۹۹۹، تعداد ۱۸،۳۷۶ نفر متولد ایران بودند که در این بین، ۹،۷۱۵ نفر ملیت خارجی (ایرانی) و ۸،۶۶۱ نفر دارای ملیت فرانسوی بودند. در سال ۲۰۱۵ این تعداد به حدود ۲۵ هزار نفر رسیده است (Lombard-Latune, 2016: 15). البته حتی در نظام دیوانسالارانه فرانسوی هم هیچ‌گاه اعداد مهاجران شفاف نیست زیرا فرانسه برای سرشماری، دیگر قومیت و سرزمین مادری را ملاک نمی‌داند و بنابراین، افرادی که در این مدت ملیت فرانسوی گرفته باشند از دایره آمار دایاسپورای ایرانی خارج خواهند شد. این شکاف بین ادراک و داده‌های علمی خاطر نشان می‌کند که حتی در قلمروهای ملموس، اعتبار اعداد در معرض تشکیک قرار دارد.

از سوی دیگر، باید توجه داشت که محیط مهاجران ایرانی در پاریس به‌طور کلی بسیار سیاست‌زده است و همین امر، پژوهش در مورد آنان را دشوار می‌سازد. همچنین انجام این پژوهش‌ها چندان موردعلاقه کشور میزبان نیز نبوده چراکه اصولاً هیچ مشکلی با این دایاسپورا نداشته و تمایلی ندارد که رابطه خود را با حکومت فعلی ایران وارد چالش نماید. (Vahabi, 2015: 21-22).

در افق دومین موج بزرگ مهاجرتی ایرانیان به‌موجب انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷، تعداد زیادی از ایرانیان، بدون این‌که سابقه زیست در دنیای غیرایرانی را داشته باشند به

کشورهای غربی از جمله فرانسه مهاجرت کردند. در فرانسه، بازنمایی فرد مهاجر عموماً با تصویری از ساکنان شمال و مرکز افریقا تداعی می‌شود و این برای انطباق مهاجر ایرانی یک حسن تلقی می‌شود و به همین دلیل، مهاجر ایرانی عموماً خود را سوژه مسائل داغ مهاجرتی جامعه فرانسه نمی‌داند. این که در این مدت چهل سال، این جماعت چگونه خود را با فرهنگ کشوری متفاوت از خود انطباق داده‌اند می‌تواند برای پژوهشگران و سیاست‌گذاران ایرانی و غیر ایرانی بسیار مهم باشد. هدف اصلی این مقاله درک موقعیت فعلی و تاریخی دیاسپورای ایرانی در فرانسه است که می‌تواند در قالب چهار سؤال اصلی مطرح شود:

- ۱- روابط ایران و فرانسه در طول تاریخ چگونه شکل گرفته و امتداد یافته است؟
  - ۲- دیاسپورای ایرانی پس از انقلاب چگونه خود را با جامعه فرانسه انطباق داده است؟
  - ۳- این دیاسپورا چگونه گونه‌بندی می‌شود؟
  - ۴- شیوه انطباق آن‌ها بر حسب نسل‌های گوناگون چگونه صورت گرفته است؟
- با واکاوی این چهار محور، قصد داریم موقعیت فعلی و تاریخی دیاسپورای ایرانی در فرانسه را مورد کنکاش قرار داده و زمینه‌ها و ابعاد آن را شناسایی کنیم.

### پیشینه پژوهش

در سال‌های اخیر پژوهش بر پدیده دیاسپورا به دلیل نقش‌آفرینی توأمان و اثربخش در جامعه مبدأ و مقصد از سوی پژوهشگران و سیاست‌گذاران با استقبال مواجه شده است. دیاسپورای ایرانی نیز از این جریان به دور نمانده است و محققان ایرانی و خارجی علاقه‌مند به این حوزه بر این جماعت پژوهش‌هایی را انجام داده‌اند. ما در اینجا به برخی از آن‌ها اشاره خواهیم کرد.

در حوزه دیاسپورای ایرانی در آمریکا پژوهش‌های فراوانی انجام شده است. از جمله: پژوهش‌های حمید نفیسی، (Naficy, 1984, 1993, 2001, 2011, 2012). تحقیقات میدانی مایکل فیشر (انسان‌شناس آمریکائی، دربارهٔ جامعهٔ ایرانیان مقیم آمریکا)؛ رسالهٔ دکتری نهال نفیسی (Naficy, 2007) در مورد جامعهٔ ایرانیان مقیم واشنگتن) و رسالهٔ دکتری فیلیپ گرانت (در دانشگاه ارواین) دربارهٔ روشنفکران و اکتیویست‌های ایرانی در لوس‌آنجلس و تورنتو؛ پژوهش‌های مهدی بزرگمهر و جرج صباغ در مورد گوناگونی قومی-مذهبی ایرانیان لوس‌آنجلس (Bozorgmehr, 1991; Sabbagh and Bozorgmehr, )

1994)، پژوهش‌های پرسیس کریم درباره زنان مهاجران ایرانی (Persis, 1999, 2006, 2013, 2015) نمونه‌هایی از پژوهش‌های صورت گرفته درباره دیاسپورای ایرانی در آمریکاست.

صادقی پژوهش خود را به‌سوی تجربیات تطبیقی دیاسپورای ایرانی در جنوب کالیفرنیا و هامبورگ با تمرکز بر تعلقات اجتماعی سوق می‌دهد. او نشان می‌دهد که در هر دو مکان انطباق اجتماعی در فرهنگ جدید هنوز به‌عنوان یک مسأله جدی مطرح است و ادغام در فرهنگ جدید آن‌ها را از تبعات گذشته خاورمیانه‌ای، اسلامی و حاشیه‌نشینی خود دور نمی‌دارد (Sadeghi, 2015).

علی‌نژاد و قرشی در پژوهش خود نشان می‌دهند چطور هنوز پیوندی راهبردی میان اقلیت دیاسپورای ایرانی در آمریکا و جامعه ایران وجود دارد. تجربه دیاسپورایی ایرانیان آمریکا برای نسل‌های گوناگون و تبعیضاتی که نسل دوم بعد از وقایع ۱۱ سپتامبر تجربه کردند در این پژوهش برجسته می‌شوند (Alinejad, & Ghorashi, 2015).

مک اولیف به بازتعریف دیاسپورای ایرانی از هویت دینی خود دست می‌زند و ابعاد آن را مورد تدقیق قرار می‌دهد (McAuliffe, 2016) و در پژوهشی دیگر با تکیه بر جماعت دیاسپورای ایرانی در لوس‌آنجلس به تولید تجربه هویت ایرانی در مهاجرت می‌پردازد (McAuliffe, 2015).

حاتمی در پژوهش خود نشان می‌دهد که چطور در دنیای امروزی، مهاجرت چه به‌اجبار و یا دلخواهانه، نقشی مهم در وضع سیاست‌های کشورهای مقصد و یا مبدأ دارد؛ چراکه دیاسپورا با سیالیت مرزها، در تقویت و یا تضعیف پدیده دولت-ملت نقشی اساسی دارد. جوامع دیاسپورایی به‌مثابه کارگزار توسعه یا ضدتوسعه، وجوه گوناگونی از گرایش‌های اجتماعی و روانی را در خود مسستتر دارند و این گرایش‌ها با عنایت به بعد مسافتی جوامع میزبان از وطن مادری، باری جغرافیایی دارد. این تحقیق با نگاهی تحلیلی - توصیفی و با استعانت از نگرش جغرافیایی و مفاهیم فضا - قلمرو به پدیده دیاسپورا می‌نگرد (Hatami, 2017).

سربرنی و غلامی در پژوهش میدانی خود به فرایندهای ادغام دیاسپورای ایرانی در انگلیس، به‌ویژه در لندن می‌پردازند. آن‌ها در این پژوهش، ایده‌ها و گفتمان‌های انطباق این جماعت را در انگلیس مورد موشکافی قرار می‌دهند. در لندن، مسلمانان و طبقه کارگر مهاجر معضلی برای طبقه سفیدپوست کارگر بومی شناخته می‌شوند. دیاسپورای ایرانی به‌عنوان یک جماعت شناخته‌شده در انگلیس به‌طور ملموس در این دو طبقه قرار نمی‌گیرد

اما نگرانی‌هایی آن‌ها را تهدید می‌کند. مؤلفین معتقد هستند که سرمایه فرهنگی ایرانیان آن‌ها را از سیاست کلی انگلیس در برابر ادغام مهاجران به دور نمی‌دارد و باعث می‌شود آن‌ها تحرک شغلی بالایی داشته باشند (Sreberny & Gholami 2019).

عباسیان و مولر، آن دسته از دیاسپورای ایرانی حاضر در سوئد را مورد کنکاش قرار می‌دهند که برای خرید خانه دوم در ترکیه اقدام کرده‌اند. اهم دلیل آن‌ها نزدیکی جغرافیایی به ایران، مجاورت فرهنگی، عدم محدودیت ویزا، هزینه‌های پایین و سرمایه‌گذاری برای دوران بازنشستگی عنوان شده است. دیاسپورای ایرانی که در سوئد به نحو مطلوبی ادغام شده‌اند تمایل دارند بعد از دوران بازنشستگی در ترکیه به‌طور موقت یا دائم ساکن شوند (Abbasian, & Müller 2019).

دتیچ و وانیلی پژوهش خود را به بررسی وضعیت دیاسپورای روشنفکر ایرانی که بعد از انقلاب از کشور خارج شده‌اند اختصاص داده و دامنه فعالیت آن‌ها را در خارج از کشور و نحوه ارتباط آن‌ها و اثرگذاری‌شان بر جامعه ایرانی را تشریح می‌کنند. (Deitch, Skylar & Mr. Vannelli, 2019).

غلامی با کاوش بر دیاسپورای ایرانی در انگلیس می‌کوشد نشان دهد چطور این جماعت در نسل‌های دوم به بعد از دین مناسب گرا فاصله می‌گیرد. او با طرح دو مسأله اساسی پژوهش خود را پیش می‌برد: اول این که سکولاریسم چگونه در زندگی دیاسپورای ایرانی مذهبی تغییر ایجاد کرده و دوم این که رابطه بین قدرت و آزادی در بین دیاسپورای ایرانی چگونه تبیین می‌شود (Gholami, 2016).

مالک بعد از ارائه گستره‌ای از دیاسپورای ایران بعد از انقلاب اسلامی با بررسی مشکلات ناشی از عدم دسترسی به آمار دقیق، مفهوم دایاسپورا را با توجه به دیاسپورای ایرانی مورد کنکاش نظری قرار می‌دهد (Malek, 2015).

یکی از موضوعات جذاب، پرداختن به امور روزمره جماعت‌های دایاسپورایی است. فعالیت آشپزی دیاسپورای ایرانی از تولید تا مصرف غذای ایرانی در آلمان می‌تواند به‌عنوان یک موضوع قابل بررسی در فرهنگ دایاسپورایی مورد مطالعه قرار بگیرد (Sanadjian, 2015).

تبیین چگونگی نزدیکی و دوری در روابط اجتماعی دیاسپورای ایرانی در آلمان، شانس‌ها و محدودیت‌هایی که این جماعت با آن‌ها مواجه می‌شوند موضوع پژوهش سونیا مقدری قرار می‌گیرد. او با نمایش ناهمگونی دیاسپورای ایرانی در روابط اجتماعی، به بررسی پیشرفت آن‌ها در جامعه میزبان دست می‌زند. (Moghaddari, 2015).

عربستانی نیز با تمرکز بر صائبین مندائی ایران، به وضعیت دیاسپورایی آن‌ها پرداخته است. ناآرامی‌های اجتماعی، سیاسی و جنگ در موطن مندائیان، باعث مهاجرت گسترده‌ای از آن‌ها به سرزمین‌های دیگر، به‌خصوص در آمریکا، استرالیا و اروپا و ایجاد دیاسپوراهای مندائی شده است. به باور عربستانی، این پراکندگی نقطه عطفی در تاریخ آن‌هاست که مرزهای هویت گروهی آنان را سست و چالش‌های جدیدی برایشان ایجاد کرده است (Arabestani, 2019).

وهابی به‌عنوان یک دیاسپورا پژوه، در مقاله خود با بهره‌گیری از یک تحلیل تاریخی-اجتماعی، چگونگی ظهور دیاسپورای ایرانی در فرانسه را بررسی می‌کند. او با یادآوری روابط تاریخی-سیاسی میان ایران و فرانسه به زایش اولین موج مهاجرتی به فرانسه اشاره می‌کند که قالبی دانشجویی دارد. سپس در این مقاله به اشکال دیاسپورایی غربت سیاسی و همچنین نهادینه‌سازی امواج مهاجرتی دانشجویی در دوره پهلوی و سیاسی شدن مهاجرت در دوران پیشا و پس‌انقلابی پرداخته می‌شود (Vahabi, 2012a). وهابی همچنین با یک نگاه جمعیت‌شناختی و اجتماعی-اقتصادی دیاسپورای ایرانی را در فرانسه مورد کندوکاو علمی قرار می‌دهد (Vahabi, 2015). جامعه‌شناسی حافظه دوپاره ایرانیان دور از وطن (Vahabi, 2008)، شرح زندگی غربت‌نشینان ایرانی: از شکاف بیوگرافیک تا هویتی جدید (Vahabi, 2009)، مهاجران ایرانی در بلژیک (Vahabi, 2011)، اطلس دیاسپورای ایرانی (Vahabi, 2012b) از دیگر پژوهش‌های وهابی درباره دیاسپورای ایرانی است.

ویژگی‌ها و خصوصیت‌های دیاسپورای ایرانی در فرانسه و آثار آن بر روند انطباق و ادغام گروه‌ها و نسل‌های گوناگون ایرانی، پژوهش ویدا ناصحی-بهنام را شکلی متفاوت می‌بخشد. او با پرداختن به تحول نهاد خانواده در غربت، به تغییرات نقش‌ها، پایگاه‌ها و روابط بین اعضای خانواده، شکاف نسلی و شکست‌های روش‌های تربیتی خویشاوندی اشاره می‌کند. او از ظهور یک نسل چندهویتی و فراملیتی سخن می‌گوید که برخلاف گذشتگان خود روابط عمیقی بر پایه تعلق‌های معاصر دارند (Nassehi-Behnam, 2000).

بر پایه یک نگاه تاریخی به پدیده مهاجرت ایرانیان و یک پژوهش میدانی در میان مهاجران ایرانی در پاریس و لندن، ویدا ناصحی به سنجش جامعه‌شناختی، فرهنگی و حرفه‌ای مهاجران ایرانی دست می‌زند. این پیمایش بخشی از یک پژوهش بزرگ‌تر درباره جوامع مهاجر مسلمان از سوی دانشگاه یورک کاناداست که ناصحی بخش ایرانیان آن را بر عهده داشته است. پژوهش او ادوار مهاجرت ایرانیان را از جنگ‌های ایران و روس در دوران قاجار تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی را در برمی‌گیرد. او در این کتاب درباره علل



مهاجرت صنعتگران، کارگران و سپس روشنفکران و حتی اشراف دوران قاجار و فعالیت‌ها و اثربخشی این مهاجران در پیشرفت افکار تجدد طلبانه سخن می‌گوید. ایشان همچنین به بررسی مهاجرت‌های پیش و پس از انقلاب اسلامی می‌پردازد و با کاوش میدانی خویش از وضعیت کنونی آن‌ها نیز تحلیل‌هایی را به دست می‌دهد. او معتقد است که زنان از قابلیت انطباق‌پذیری بیشتری برخوردار هستند و خانواده‌های مهاجر اغلب حول محور حضور و فعالیت زنان در مهاجرت بازسازی شده‌اند و به علت تعریف دوباره نقش‌ها میان زن و مرد، جایگاه آنان و اهمیت وجودیشان بارزتر شده است. این اثر چند سرگذشت عبور از مرز مهاجران را نیز در پیوست خود جای داده است (Nassehi, 2009).

همان‌طور که ملاحظه می‌شود اغلب پژوهش‌هایی که درباره دیاسپورای ایرانی انجام شده، از سوی ایرانیان دور از وطن و ایران‌شناسان خارجی انجام شده است. با توجه به اهمیت این موضوع، امید می‌رود پژوهشگران داخلی نیز به‌نوبه خود، به پژوهش‌های عمیق درباره «ایرانیان دور از وطن» دست بزنند.

### روش تحقیق

با توجه به اهداف پژوهش، در این مطالعه از دو روش کتابخانه‌ای و میدانی بهره گرفته شده است. برای درک چگونگی ظهور و پیدایش دیاسپورای ایرانی لازم بود از یک مطالعه تاریخی و برای بخش وضعیت انطباق فعلی آن‌ها با جامعه مقصد از روش کیفی مردم‌نگاری استفاده شود. تکنیک‌های گردآوری داده‌ها مصاحبه همکنشی و نیمه‌ساختارمند، مشاهده حین مشارکت و بررسی‌های آرشیوی در بین واحد تحلیل (خانواده‌های ایرانی مقیم پاریس) است.

به دلیل پیچیدگی‌های پژوهش درباره دیاسپورای ایرانی در شهر پاریس، نمونه‌گیری گلوله برفی به‌عنوان مهم‌ترین تکنیک گردآوری داده در این مقاله موردتوجه بوده است. همچنین نمونه‌گیری هدفمند نیز در طول پژوهش مورد استفاده قرار گرفت تا شناخت گسترده‌تر از چگونگی تجربه زیسته مهاجران متنوع حاضر در پاریس حاصل گردد. نتایج این پژوهش بر مبنای ۲۵ مصاحبه نیمه ساختاریافته (۲۲ مصاحبه به‌صورت حضوری و ۳ مصاحبه از راه دور و از طریق اسکایپ) به‌دست‌آمده است. مصاحبه‌ها با نسل اول و بخشی از نسل دوم عمدتاً به زبان فارسی و همه مصاحبه‌ها با نسل سوم به زبان فرانسه انجام شده است. به دلیل فضای سیاست‌زده دیاسپورایی ایران در فرانسه در بسیاری از موارد امکان ضبط صدا وجود نداشت و جملات در حین گفت‌وگوها یادداشت می‌شد. به‌منظور رعایت

اخلاق پژوهش، کلیه مصاحبه‌ها با رضایت آگاهانه اشخاص و حفظ گمنامی انجام شده است. پس از اتمام مصاحبه‌ها اجرای روش‌های تکمیلی سنجش صحت یافته‌ها، مقبولیت، عینیت‌پذیری داده‌ها، با استفاده از روش‌های گوناگونی چون بازنگری مشارکت‌کنندگان برای اصلاح و تأیید کدها، بررسی مکرر، رعایت حداکثر گوناگونی در نمونه‌ها صورت پذیرفت. برای تحلیل مصاحبه‌ها و تحلیل داده‌ها از کدگذاری باز و محوری و همین‌طور از روش تحلیل تماتیک استفاده شده است.

### چارچوب مفهومی

برای بررسی موضوع انطباق فرهنگی مهاجران در جامعه جدید ما با بهره‌گیری از سه الگوی نظری سعی خواهیم کرد این پدیده را تبیین کنیم: الگوهای ادغام فرهنگی-قومی آنتونی گیدنز، راهبردهای انطباق‌پذیری و فرهنگ‌پذیری<sup>۱</sup> بری و الگوی فرهنگ‌پذیری همکنشانه بوریس.

گیدنز برای ادغام مهاجران در جامعه جدید از سه راهبرد سخن می‌گوید: همانندی، کوره ذوب و کثرت‌گرایی (Giddens, 2008: 373). اولین راهبرد «همانندی»<sup>۲</sup> است، یعنی مهاجران تازه‌وارد از فرهنگ اولیه خود چشم‌پوشند و رفتار خود را بر اساس ارزش‌ها و هنجارها و معیارهای جامعه مقصد شکل دهند. نگاه طرفداران این دیدگاه مایلند که مهاجران زبان، فرهنگ و سبک زندگی خود را تغییر داده تا بتوانند در جامعه جدید ادغام شوند. راهبرد دوم الگوی کوره ذوب<sup>۳</sup> است که در آن به‌جای این‌که فرهنگ مهاجران در جامعه جدید از بین برود، دو فرهنگ مبدأ و مقصد با هم درمی‌آمیزند و الگوهای فرهنگی جدیدی می‌سازند. نه‌تنها هنجارها و ارزش‌های فرهنگی گوناگون به جامعه مقصد ورود پیدا می‌کنند، بلکه وقتی گروه‌های فرهنگی-قومی تازه‌وارد خود را با محیط فرهنگی بزرگ‌تر سازگار می‌کنند، گوناگونی بیشتری حاصل می‌شود. بسیاری بر این باورند که الگوی کوره ذوب بهترین راهبرد برای انطباق گروه‌های مهاجر و تنوع قومیتی است. این دیدگاه بر این ایده تأکید دارد که فرهنگ جماعت‌های مهاجر از بین نمی‌روند، بلکه در شکل دادن به فضای فرهنگی جدید همواره حضور دارند. اشکال جدید معماری، آشپزی، موسیقی و ...

---

1. Acculturation Strategies  
2. Simulation  
3. Melting Pot

می‌توانند جلوه‌هایی از این دیدگاه باشند. کثرت‌گرایی فرهنگی<sup>۱</sup>، سومین راهبرد انطباق است. در این الگو، بهترین ایده تشکیل محیطی متکثر است که در آن برابری برای اقلیت‌های فرهنگی گوناگون رسمیت یابد. در نگرش کثرت‌گرا، اقلیت‌های فرهنگی-قومی مانند سهامداران همسان در جامعه تلقی می‌شوند، یعنی حقوق آن‌ها برابر با حقوق اکثریت. در این دیدگاه، گوناگونی‌های فرهنگی- قومی به‌عنوان عناصر اصلی حیات اجتماعی جامعه محترم شمرده می‌شود (Broomand & Nikbakht, 2014: 75-76).

به باور برخی اندیشمندان، مانند بری<sup>۲</sup>، انطباق با جامعه جدید اصولاً با فرآیند یادگیری حاصل می‌شود و فرد با این فرایند می‌تواند در یک زمینه اجتماعی- فرهنگی جدید زندگی را آغاز کند. این فرآیند آشنایی با فرهنگ جدید فرهنگ‌پذیری اولیه که در جامعه مبدأ قوام یافته شکل می‌گیرد. انطباق فرهنگی فرآیندی همیشگی و تعاملی است و همه افراد حاضر در یک جامعه چندفرهنگی را پوشش می‌دهد. به‌منظور درک این روابط میان‌فرهنگی در جوامع چندفرهنگی، مطالعه انطباق فرهنگی ضروری است (Berry, 2005). پیامدهای این انطباق معمولاً بلندمدت خواهند بود. بری الگویی دو بعدی از انطباق فرهنگی ارائه می‌دهد که در آن دو مسأله اساسی مطرح می‌شود: الف: حفظ فرهنگ جامعه مبدأ و ب: ایجاد روابط و هم‌کنشی با جامعه مقصد. بر اساس این دو دیدگاه بری چهار راهبرد انطباق فرهنگی را پیشنهاد می‌دهد: یکپارچگی<sup>۳</sup>، همانندی<sup>۴</sup>، جدایی<sup>۵</sup> و حاشیه‌گزینی<sup>۶</sup>. در راهبرد «یکپارچگی» مهاجر به فرهنگ جامعه مبدأ متعهد است و با فرهنگ جامعه مقصد نیز تعامل دارد و به آن هم متعهد است. در اینجا ما با نوعی دوفرهنگی واقعی سروکار داریم و تعهد به هر دو فرهنگ می‌تواند به‌نوعی همبستگی اجتماعی منجر گردد. در راهبرد «همانندی»، مهاجر علقه‌های فرهنگی جامعه مبدأ خود را رها می‌کند و دل به فرهنگ جامعه مقصد می‌سپارد و به‌نوعی در جامعه جدید ذوب می‌شود. در راهبرد «جدایی» مهاجر حفظ فرهنگ جامعه مبدأ را در اولویت قرار داده و درعین حال از تعامل با دیگر فرهنگ‌ها و به‌ویژه فرهنگ غالب جامعه مقصد احتراز می‌کند. در راهبرد حاشیه‌گزینی مهاجر هم فرهنگ جامعه مبدأ خود و

- 
1. Cultural Pluralism
  2. John W. Berry
  3. Integration
  4. Assimilation
  5. Separation
  6. Marginalization

هم فرهنگ جامعه مقصد خود را با هم به حاشیه می‌راند و آن‌ها را قبول ندارد. به باور بری، عدم تعهد به هر دو فرهنگ، بیگانگی مضاعف را در پی خواهد داشت (Berry, 2008: 51). الگو انطباق فرهنگی هم‌کنشانه<sup>۱</sup> چارچوبی فراگیر و سودمند مورد تأکید قرار می‌گیرد که در آن تمرکز هم بر نقش انتظارات انطباق فرهنگی جامعه مقصد و هم بر سوگیری‌های فرهنگی مهاجران است. در این دیدگاه اعضای جامعه مقصد پنج رویکرد انطباق فرهنگی را نسبت به مهاجران در پیش بگیرند: یکپارچگی، جدایی، همانندی، حصرگرایی و فردگرایی. به عقیده بوریس، سه راهبرد اول مطابق با سه راهبرد اول بری است و دو راهبرد آخر منطبق بر راهبرد «حاشیه‌گزینی» است. در رویکرد یکپارچگی، اعضای جامعه مقصد می‌پذیرند که فرد مهاجر به‌طور هم‌زمان، هنجارهای فرهنگی جامعه مبدأ خود را حفظ و هم ابعادی از فرهنگ جامعه مقصد را اتخاذ کنند. در واقع، می‌توان امیدوار بود که با این راهبرد، جامعه با یک تحول تدریجی به‌سوی چندفرهنگی‌گرایی حرکت خواهد کرد. جامعه مقصد اصولاً با راهبرد «جدایی» بیشتر هم سو است زیرا به نظر آن‌ها جدایی فرهنگ مهاجران از فرهنگ اولیه بیشترین سود را برای جامعه مقصد به همراه خواهد داشت. طرفداران راهبرد همانندی، به کنار نهادن فرهنگ موروثی مهاجران به نفع فرهنگ جامعه مقصد باور دارند. راهبرد «حصرگرایی» بر این باور است که اصولاً مهاجران برای جامعه مقصد خطرناک هستند و باید درهای کشور را به روی آن‌ها بست. در آخر، به راهبرد «فردگرایی» اشاره می‌شود که در آن، انحصار طریق برای اداره موضوعات هویتی وجود ندارد و از دیدگاه آن‌ها افراد باید قدرت این را داشته باشند تا هر راهبردی را که به نفع خودشان هست، انتخاب کنند (Oudenhoven et al., 2006: 42). به نقل از Broomand & Nikbakht, 2014: 75-76

بنابراین، ملاحظه می‌شود که شیوه‌های نظری انطباق فرهنگی مهاجران با جامعه جدید همواره نگاهی دو وجهی به پدیده را اتخاذ می‌کند تا بتواند انطباق‌پذیری را به نحو مطلوبی پوشش دهد. در این نوشتار، برای انجام پژوهش درباره مهاجران ایرانی در فرانسه، به‌طور ترکیبی از این مفاهیم و چشم‌اندازهای نظری استفاده شده تا بتوان نگاهی تا حد ممکن جامع به پدیده انطباق‌پذیری مهاجران ایرانی در فرانسه داشته باشیم.

## یافته‌های پژوهش

### زمینه‌های تاریخی-سیاسی حضور مهاجران ایرانی در فرانسه

تا قرون وسطی، اروپائیان، ایران (پارس) را تنها از خلال روایت‌های انجیلی، یونانی و یا رومی می‌شناختند. فرانسه در زمان جنگ‌های صلیبی، همه کشورهای مسلمان از جمله ایران را به‌عنوان دشمن مسیحیان در نظر می‌گیرد. حمله مغول باعث می‌شود ارتباطی بین غرب و شرق ایجاد شود و فرانسه در این میان نقشی مهم ایفا می‌کند. (Mostaert & Cleaves, 1962: 56-57).

از قرن پنجم میلادی، بعد از شکل‌گیری نظام سیاسی مستقل در فرانسه، اشکالی از روابط بسیار محدود بین ایران و فرانسه پدیدار می‌شود اما برای مدت‌های طولانی، امپراتوری عثمانی مانع بزرگی برای ایجاد ارتباط مؤثر بین ایران و فرانسه بود. اصولاً دولت عثمانی با جایگاهی که داشت، سدی مستحکم بین اروپا و آسیا بود. ایرانی‌ها هم از مسافرت به عثمانی احتراز می‌نمودند. رابطه سیاسی بین ایران و فرانسه (و به‌طور کلی اروپا) در قرن ۱۷ و ۱۸ یعنی زمان حکمرانی صفویان در ایران و دودمان بوربن‌ها<sup>۱</sup> در فرانسه وارد مرحله جدیدی می‌شود و معاهداتی بین ایران و فرانسه در زمینه بازرگانی و تجارت امضا می‌شود. در همین بستر تاریخی است که مونتسکیو<sup>۲</sup> در سال ۱۱۰۰ شمسی (۱۷۲۱ میلادی) کتابی را با عنوان «نامه‌های ایرانی»<sup>۳</sup> منتشر می‌کند که در آن دو نجیب‌زاده ایرانی به نام‌های

---

۱. Bourbons: از خانواده‌های مهم پادشاهی اروپا در کشورهای فرانسه و اسپانیا به‌شمار می‌روند. پادشاهان بوربون از ۱۵۵۵ بر نوار و از ۱۵۸۹ میلادی بر فرانسه فرمان راندند تا اینکه در ۱۷۹۲ در پی انقلاب فرانسه نظام پادشاهی واژگون گشت.

۲. Baron de Montesquieu یا شارل-لوئی دو سکوندا (Charles-Louis de Secondat) از متفکران سیاسی به‌نام فرانسه در عصر روشنگری (۱۶۸۹-۱۷۵۵).

۳. Lettres persanes: از آثار ادبی مونتسکیو و مضمون آن نامه‌هایی فرضی است که در اواخر سلطنت لوئی چهاردهم بین سال‌های ۱۷۱۱ - ۱۷۲۰ میلادی نگارش یافته‌اند. مونتسکیو این نامه‌ها را از زبان دو ایرانی ثروتمند به‌نام‌های ازبک و ریکا که در مدت مسافرت خود به اروپا، برای مدتی طولانی در فرانسه اقامت گزیده‌اند، نوشته است (Martin, 2013: 12). این کتاب پایه فکری اثر بعدی مونتسکیو یعنی روح القوانین است. (Mc Alpin, 2000: 46). این رمان که در سال ۱۷۲۱ میلادی در آمستردام با نام مستعار منتشر شد، دربرگیرنده استنباط این دو ایرانی از اروپا و به‌خصوص فرانسه است. در پشت این شیوه طنزگرایی مونتسکیو، آموزگار جدی اخلاق پنهان شده است تا دستگاهی را نقد کند که هیئت حاکمه آن با قدرت نامحدود و تجاوزکارانه‌اش حق حیات را از ملت سلب نموده است. مونتسکیو با نوشتن نامه‌های ایرانی گامی بلند در راستای جنبش روشنگری اروپا و برای پی‌ریزی طرحی نو براساس آزادی، حقیقت و تفاهم، به‌میدان گذاشت (Stewart, 2013: 14). به طنز کشیدن فرانسه و داستان غم‌انگیز حرمسرای ایرانی دو روی سکه‌ای است که آزادی‌های فردی و قابلیت‌های عمومی را در غیاب نظم و قاعده و قانون به تصویر کشیده است. مونتسکیو «نامه‌های ایرانی» را در سال ۱۷۲۱ در ۳۲ سالگی نوشت و هفت سال بعد در سال ۱۷۲۸ میلادی به خاطر این کتاب به عضویت فرهنگستان فرانسه درآمد.

«ازبک» و «ریکا» در مدت مسافرت خود به اروپا، برای مدتی طولانی در فرانسه اقامت می‌گزینند. این کتاب با زبانی طنز نظام سیاسی-مذهبی و اجتماعی فرانسه را به نقد می‌کشد (Montesquieu, 1723).

در قرن نوزدهم، در دوره قاجار، فرانسه می‌پذیرد که قشون ایران را تجهیز کند و به نظامیان آموزش نظامی بدهد به این منظور که بتواند جایگزین انگلیسی‌ها در ایران شود. (AMAE, vol. 19: 48). در همین زمان، یعنی سال ۱۲۲۶ شمسی (1848 میلادی) ۵ دانشجوی ایرانی برای نخستین بار در تاریخ ایران جهت تحصیل به فرانسه اعزام می‌شوند.

### ورود به عصر مدرن

امیرکبیر با دو سفر به روسیه متوجه می‌شود که ایران برای این که از دنیای جدید عقب نماند نیاز به تعلیم و تربیت متفاوتی دارد و با شیوه سنتی دیگر نمی‌توان با دنیا رقابت کرد؛ بنابراین مسأله فرستادن محصل به اروپا مطرح می‌شود و یا معلمین اروپایی که بتوانند دانشجویان را تربیت کنند. مسأله اعزام محصل به خارج البته مسبق به سابقه بود، زیرا در دوره فتحعلی شاه، پنج نفر و زمان محمدشاه ده نفر از نخبگان برای تحصیل به خارج اعزام می‌شوند و ایران اولین کشور آسیایی بود که به اروپا محصل می‌فرستاد؛ اما ایجاد مدرسه‌ای برای تعلیم علوم نوین فکر جدیدی بود. به محض این که امیرکبیر صدراعظم شد فکر خود را عملی کرد و دارالفنون را تأسیس کرد. البته ناصرالدین‌شاه به دلایلی بیشتر مایل بود که اعزام به خارج داشته باشیم؛ اما دارالفنون تأسیس می‌شود و معلمان خارجی با دقت انتخاب می‌شوند حتی او از استخدام معلمان فرانسوی که کارنامه خوبی در دوران فتحعلی‌شاه نداشتند ممانعت به عمل آورد (Nategh, 1992: 83-114).

در سال ۱۲۳۸ شمسی (1859 میلادی) حدود ۶۰ دانشجوی ایرانی که اغلب مدرک خود را از دارالفنون اخذ کرده بودند، برای تحصیل عازم فرانسه می‌شوند. شاید به واسطه اقامت طولانی مدت، بتوان این افراد را اولین دیاسپورای ایرانی در فرانسه به معنای واقعی کلمه تلقی کرد.

عزم سیاسی برای خروج ایران از وضعیت پیشامدرن و قدم گذاشتن در راه مدرن‌سازی کشور بر اساس الگوی کشورهای اروپایی با اعزام دانشجویان به فرانسه، سپس ایتالیا، انگلیس و آلمان آغاز می‌شود. این اعزام برای کشور اقدامی راهبردی محسوب می‌شد زیرا این افراد در بازگشت در اداره‌های دولتی مشغول به کار می‌شدند و اصلاحات کلید می‌خورد.

از سال ۱۲۵۰ شمسی (۱۸۷۱ میلادی) تا جنگ اول جهانی، با وجود گسترش زبان و فرهنگ فرانسه در بین نخبگان ایرانی، فرانسه از دیدگاه تجاری و سیاسی نفوذ چندانی نتوانسته بود در کشور پیدا کند. در این دوره کتاب‌هایی از هر دو طرف به زبان‌های فارسی و فرانسه ترجمه می‌شوند و هر دو کشور با فرهنگ و تمدن دیگری بیش‌ازپیش آشنا می‌شوند.

در این دوره نماینده ایران در فرانسه از همیشه قدرتمندتر می‌شود و ۱۳ کنسولگری در شهرهای مختلف فرانسه دایر می‌کند. فرانسویان نیز مدارس «سن‌لویی» و «ژاندارک» را در تهران تأسیس می‌کنند. (Farhangian, 2007: 89) همین مراودات آموزشی باعث می‌شود جمعیتی قابل توجه از فرانسویان در ایران و ایرانیان در فرانسه شکل بگیرند.

به موازات حضور دانشجویان در فرانسه، کنشگران سیاسی و اجتماعی که به دلیل فشارهای پلیسی در ایران برای جان خود نگران بودند، به سفارت فرانسه در تهران درخواست پناهندگی سیاسی می‌دهند مثلاً در سال ۱۲۸۵ شمسی (۱۹۰۶ میلادی) امین‌السلطان، سال بعد از آن، حسن وثوق‌الدوله. (Ghaffari, 1989: 13-19). در دوم تیر ۱۲۸۷ (۲۳ ژوئن ۱۹۰۸) گروهی از افراد سیاسی بعد از حمله به مجلس، ایران را به مقصد فرانسه ترک می‌کنند. در دوره استبداد صغیر نیز افراد زیادی درخواست پناهندگی سیاسی و خروج از ایران را عملی ساختند. از جمله محمد قزوینی، ابراهیم پورداوند، پزشکانی چون اسماعیل مرزبان، جلیل صراف، عبدالطیف گیلانی و ... (Richard, 2006: 119)

در پایان دوره استبداد صغیر و بعد از سقوط محمدعلی شاه، روشنفکران ایرانی مستقر در پاریس مجله‌ای با عنوان «ایران‌شهر» منتشر می‌کنند که مسئولان آن ابراهیم پورداوود و کاظم‌زاده بودند. هدف این مجله آگاهی بخشی به ایرانیان ساکن فرانسه از وضعیت بغرنج ایران بود. در این دوره، ایرانیان ساکن در پاریس در کافه پاریس برای بحث و تصمیم‌گیری گرد هم می‌آمدند. با آغاز جنگ جهانی اول، این گروه متلاشی می‌شود برخی ایرانیان به کشور و یا به آلمان رهسپار می‌گردند (ناصری، ۱۳۸۸: ۲۹). کودتای رضاخان پهلوی در ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ (۲ اسفند ۱۲۹۹ شمسی) فرانسویان را بر این باور داشت که دوره نفوذ آن‌ها در ایران فرا رسیده است. رضاخان در همان ابتدای حکومت خود تصمیم می‌گیرد ۴۶ (به روایتی ۶۰) افسر گزینش شده را به مدارس نظامی سن-سیر<sup>۱</sup>، سومور<sup>۲</sup> و فونتنبلو<sup>۱</sup> در

1. The École spéciale militaire de Saint-Cyr

2. Les Écoles Militaires de Saumur (EMS)

فرانسه اعزام کند. این روند تا سال ۱۳۰۹ شمسی (۱۹۳۰ میلادی) ادامه پیدا می‌کند (Richard, 2006: 237-239 & Cronin, 1997: 130-131).

### پایه‌های آموزش فرانسوی در ایران

در سال ۱۳۰۷ شمسی (۱۹۲۸ میلادی)، قانونی تهیه می‌شود که طی آن دولت موظف می‌شود هر سال عده‌ای از دانشجویان را به‌عنوان بورسیه دولت برای ادامه تحصیل به اروپا اعزام کند. ملی‌گرایی افراطی، بیگانه‌هراسی و استبداد رضاخان مانع از این نشد که اولین گروه از دانشجویان گزینش‌شده از همه قشرهای اجتماعی را در همان سال به فرانسه بفرستد (Nasehi, 2009: 40). این سنت اعزام دانشجو به فرانسه باعث به وجود آمدن یک جماعت نخبه فرانسه‌زبان شد به‌نحوی که در بخش دوم حکومت رضا شاه همه اعضای کابینه به‌راحتی به فرانسه صحبت می‌کردند.

مراودات نظامی بین ایران و فرانسه در این دوره شدت می‌یابد و افسران فرانسوی در ارتش ایران برای آموزش ایرانیان در آکادمی نظامی در تهران فعالیت می‌کنند (Safaei, 1976: 184). همچنین الگوی فرانسوی تحصیلات دوره دبیرستان در ایران پیاده‌سازی می‌شود و دانشگاه تهران نیز بر همین اساس شکل می‌گیرد و اساتید و مشاوران فرانسوی نقش مهمی در ایجاد آن داشتند به‌ویژه در دانشکده پزشکی و هنرهای زیبا (Ibid: 183). در همین دوره است که تعداد زیادی از دانشجویان ایرانی برای ادامه تحصیل به فرانسه می‌روند.

در بین دانشجویانی که برای ادامه تحصیل به خارج از کشور می‌رفتند عده‌ای با هزینه دولت و عده‌ای با هزینه شخصی عازم این سفر می‌شدند. تحلیل این دو نوع وضعیت اعزام دانشجو به خارج ما را به‌سوی مفهوم «غربت‌نشینان دانش‌آ» می‌کشاند. آمدوشدهای علمی، معمولاً به وضعیت‌های سیاسی و اقتصادی گره می‌خورد. در شرایط آرام، دانش‌طلبان بدون هیچ قیدوبندی با در نظر گرفتن کشش‌های فرهنگی و مزیت‌های اقتصادی مکان‌هایی را برای تحصیل علم خود انتخاب می‌کنند. در وضعیت‌های دیگر، جابه‌جایی‌های افراد با توجه به شرایط تحت آزار و سختی قرار نگرفتن و شرایط احتیاط تعیین می‌شود. در زمان حکومت پهلوی‌ها، منطق جابه‌جایی فرزندان برای ادامه تحصیل و ارتقای اجتماعی در بین



والدین طبقات بالا قوت می‌گیرد. در ایران، سنت بازتولید مشاغل والدین از نیمه قرن نوزدهم با فرستادن جوانان به کشورهای غربی برای آموزش وجود داشته است؛ به عبارت دیگر، تحرک علمی به‌طور هم‌زمان با تحرک اجتماعی همراه بوده است. باوجوداین، فرستادن دانشجو به فرانسه، برای یک رژیم دیکتاتور می‌توانست شمشیری دولبه باشد چراکه برخی از این دانشجویان با ارزش‌هایی مانند مردم‌سالاری آشنا می‌شدند و میل به مبارزات سیاسی در برابر استبداد در آن‌ها قوت می‌گرفت؛ بنابراین، بعد از جنگ جهانی اول، هسته‌ای از دانشجویان به‌سوی سیاست تمایل پیدا می‌کنند و در سال ۱۳۰۱ شمسی (۱۹۲۲ میلادی) در آلمان، انگلیس و فرانسه گسترش پیدا می‌کنند. این هسته‌ها، حلقه‌های فکری گوناگونی از جمله حزب کمونیست ایران (توده) و جبهه ملی را ایجاد می‌کنند که بعدها بین سال‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ نقش مهمی در ملی شدن صنعت نفت خواهند داشت (Abrahamian, 1998: 281-290).

### سیاسی شدن مهاجرت

به قدرت رسیدن محمدرضا شاه پهلوی با جنگ جهانی دوم مقارن می‌شود که دو اثر عمده بر موج مهاجرتی به فرانسه ایجاد می‌کند. اول، با نقش پیروزی‌بخش آمریکا در این جنگ، زبان فرانسه دیگر به‌عنوان زبان دوم، زبان دیپلماتیک و اداری در ایران شناخته نمی‌شود به همین دلیل دانشجویان برای ادامه تحصیل، بیشتر به‌سوی آمریکا تغییر جهت می‌دهند. زمان دقیق این تغییر دقیقاً مشخص نیست اما اغلب به دهه ۱۳۲۵-۱۳۳۵ ارجاع داده می‌شود. تا سال ۱۳۱۹، تکنوکرات‌ها علمی و اداری، پزشکان، مهندسان در فرانسه تحصیل می‌کردند چراکه زبان و نفوذ فرانسه در جهان بسیار قوی بود. اولین دانشجویان در هنگام جنگ جهانی دوم به آمریکا اعزام شدند و تا سال‌های ۱۳۳۱-۱۳۳۲ در آنجا ماندند. از سال ۱۳۳۲ بسیاری از آن‌ها به ایران بازگشتند و در مناسب دولتی مشغول به کار شدند و این امر در زمانی رخ داد که زبان انگلیسی آرام‌آرام جای زبان فرانسه را در ایران گرفت و ورود این دانشجویان در بخش‌های اداری و صنعتی فرهنگ آمریکایی را جایگزین فرهنگ فرانسوی کرد (Matin, 2014: 328).

باوجوداین ضعف، ویژگی برجسته جمعیت دانشجویی ایرانی حاضر در فرانسه در سال‌های ۱۳۳۹-۱۳۴۹ شمسی (۱۹۶۰-۱۹۷۰ میلادی) فعالیت سیاسی آن‌ها بوده است. آن‌ها فعال‌ترین گروه اپوزیسیون را در این دوره ایجاد کردند. از سال ۱۳۲۹ شمسی (۱۹۵۰ میلادی) اولین اتحادیه دانشجویان ایرانی در حمایت از سیاست ضد انگلیسی محمد مصدق

در پاریس شکل می‌گیرد. این برای اولین بار است که در دوره پهلوی، بخشی از مهاجران ایرانی وضعیتی سیاسی به خود می‌گیرد و از دور کار سیاسی انجام می‌دهد. هرچند که این امر به دلیل شکاف‌های سیاسی به درازا نمی‌کشد اما یک عادتواره سیاسی را در سال‌های آینده نوید می‌دهد (Matin, 2014: 67). سه سال بعد، یعنی بعد از کودتا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیه دولت ملی دکتر محمد مصدق، اپوزیسیون آرام‌آرام جلای وطن می‌کنند (Richard, 2006: 263-288). اگر در سال ۱۲۸۷ شمسی (۱۹۰۸ میلادی) حدود ۱۵ فعال سیاسی درخواست پناهندگی سیاسی خود را به فرانسه اعلام می‌دارند، این بار، فرهنگ پناهندگی و مهاجرت رو به افزایش می‌نهد. این افراد بیشتر اعضا و هواداران جبهه ملی و حزب کمونیست ایران (توده‌ای‌ها) و یا شخصیت‌های سیاسی مستقل و یا دانشجویان سیاسی بودند. هشت سال بعد اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۰ توسط شاه و رخدادهای ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و تبعید آیت‌الله خمینی (۱۳۴۳) برخی افراد سیاسی نزدیک به او راه فرانسه را در پیش گرفتند.

بنابراین، فرانسه کشوری پذیرا برای ایرانیان زیادی می‌شود که مایل‌اند دست‌به‌کار سیاسی بزنند. در سال ۱۳۳۷ (۱۹۵۸ میلادی)، فعالیت‌های سیاسی دانشجویان شدت می‌گیرد و کمیته‌ای ۵ نفره برای ارتباط‌گیری با سایر دانشجویان در کشورهای اروپایی دیگر شکل می‌گیرد. این گفت‌وگوها به کنگره سال ۱۳۳۸ (۱۹۵۹ میلادی) هیدلبرگ آلمان ختم می‌شود که در آن نمایندگان اتحادیه دانشجویان ایرانی فعال در کشورهای آلمان، فرانسه و انگلیس گرد هم می‌آیند تا کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در اروپا را پایه‌گذاری کنند.

در بهمن ۱۳۳۹ (ژانویه ۱۹۶۱)، اولین کنگره این کنفدراسیون در لندن و دومین آن در سال بعد در کوی دانشگاه پاریس برگزار می‌شود و بدین ترتیب کنفدراسیون‌های دانشجویی اروپا و آمریکا کنفدراسیون بین‌المللی دبیرستانی و دانشجویی ایرانیان تأسیس می‌شود (Matin, 2014: 128). این تشکیلات جدید در تظاهرات علیه رژیم شاه حضور فعال داشته و از حضور امام خمینی در پاریس در ۱۱ مرداد ۱۳۵۷ (۲ اوت ۱۹۷۸) حمایت می‌کند. این رخداد معنادار سیاسی شدن دیاسپورای ایرانی در فرانسه را بیش‌ازپیش نشان می‌دهد. (Vahabi, 2012: 44). این سیاسی شدن حضور مهاجران ایرانی در سال‌های پس از انقلاب نیز ادامه می‌یابد اما به‌شیوه‌ای معکوس، یعنی بسیاری از سلطنت‌گرایان، وابستگان حکومت پهلوی و مخالفان انقلاب اسلامی از یک‌سو و انقلابیون مطرود جمهوری اسلامی، از سوی دیگر با خانواده‌هایشان به فرانسه مهاجرت می‌کنند و بسیاری از فعالیت‌های سیاسی خود را از درون این کشور سازمان می‌دهند.

### موج‌های مهاجرتی معاصر ایرانیان به فرانسه

بنابر داده‌های جمعیت‌شناختی «دفتر فرانسوی حمایت از پناهندگان و بی‌ملیت‌ها»<sup>۱</sup> می‌توان حضور ایرانیان در فرانسه را در چهار موج عمده ملاحظه کرد:

اولین موج از سال ۱۳۵۷ چند ماه پیش از انقلاب اسلامی آغاز می‌شود و تا ۱۳۶۷ ادامه می‌یابد که اغلب پناهندگان، مخالفان سیاسی حکومت اسلامی هستند: راست‌های سنتی، سلطنت‌طلبان مخالف انقلاب، برخی کارگزاران و ژنرال‌های رژیم شاهنشاهی، کارکنان عالی‌رتبه تسویه‌شده پس از انقلاب، مدیران سازمان‌های سیاسی، افراد مستقل، انقلابی‌های چپ (منافقین، توده‌ای‌ها و ...) و درنهایت، اساتید دانشگاه (به دلیل بسته شدن دانشگاه‌ها و انقلاب فرهنگی). تا پیش از سال ۱۳۶۰ ایرانیان مهاجر در آمار «دفتر فرانسوی حمایت از پناهندگان و بی‌ملیت‌ها» در گزینه «سایر ملیت‌ها» قرار می‌گرفتند که این بدان معناست که تعداد درخواست‌کنندگان پناهندگی محدود بوده است. این جریان دو علت می‌توانست داشته باشد: تا پیش از انقلاب اسلامی، ایرانی‌ها می‌توانستند با عنوان تجاری و حتی گاهی سیاسی، کارت اقامت در فرانسه دریافت کنند بی‌آنکه درخواست پناهندگی داشته باشند و همچنین سفارت رژیم پهلوی در پاریس نیز با تساهل و تسامح با این افراد برخورد می‌کرد؛ اما پس از انقلاب، دولت وقت فرانسه در پذیرش پناهندگی ایرانیان - به‌ویژه سیاستمداران دوره پهلوی - اکراه داشت تا مبادا رابطه‌اش با ایران انقلابی دچار تنش گردد. وهابی در مصاحبه‌ای که با دو وزیر دوره پهلوی ساکن در پاریس، عبدالمجید مجیدی، وزیر بودجه و هوشنگ نهبوندی، وزیر آموزش عالی، داشته است عنوان می‌کند که دولت فرانسه تا سال ۱۳۶۰ حضور آن‌ها را در فرانسه آشکار نمی‌کرده است. (Vahabi, 2015: 26) اما در سال ۱۳۶۰، برای اولین بار، ایرانیان در «دفتر فرانسوی حمایت از پناهندگان و بی‌ملیت‌ها» صاحب‌عنوان می‌شوند و تعداد درخواست پناهندگان رو به فزونی می‌نهد به‌نحوی که در سال ۱۳۶۵ با تعداد ۱۵۴۷ درخواست، بیشترین آمار پناهندگی به ثبت می‌رسد؛ اما از سال ۱۳۶۷ تا ۱۳۶۹ به‌طور محسوسی این تقاضاها کاهش می‌یابد. از نظر پایگاه اقتصادی اجتماعی، مهاجران این دوره عموماً از طبقه متوسط شهری، تحصیل کرده و آشنا با سبک زندگی غربی بودند (Nassehi, 2009: 35).

موج دوم از سال ۱۳۶۷ تا ۱۳۷۷ را در برمی‌گیرد که در آن با تغییراتی در ماهیت پناهندگی افراد مواجه می‌شویم. در این دوره تعداد پناهندگان نسبت به دوره قبل با

1. Office français de protection des réfugiés et apatrides (OFPRA)

کاهشی محسوس مواجه است اما با افرادی مواجه هستیم که به منظور ارتقای جایگاه اقتصادی و اجتماعی دست به مهاجرت می‌زنند. با پایان جنگ ایران و عراق و رحلت آیت‌الله خمینی دلایل مهاجرت از بعد سیاسی به اجتماعی، روشن‌فکری و فرهنگی تنوع می‌یابند و دریافت گذرنامه برای خروج از کشور از گذشته آسان‌تر می‌گردد. در این دوره اولین مهاجرت‌های فردی حرفه‌ای به اروپا صورت می‌گیرد تا زمینه برای مهاجرت‌های خانوادگی دائمی فراهم شود. با عادی شدن فرایند مهاجرت به خارج، از نظر پایگاه اقتصادی اجتماعی، علاوه بر طبقه متوسط، بخش‌هایی از طبقه پائین جامعه نیز در این موج مهاجرتی قرار می‌گیرند و می‌توان به جرأت اذعان کرد که «صنعت مهاجرت» در ایران شکل می‌گیرد و نهادها و موسسه‌هایی برای این امر دست به فعالیت‌های گسترده می‌زنند.

موج سوم سال‌های ۱۳۷۸-۱۳۸۷ را پوشش می‌دهد که در آن دلایل مهاجرت باز هم تنوع می‌یابند که در آن مهاجرت اقتصادی بر سایر دلایل غلبه دارد؛ اما ویژگی برجسته این دوره شاید این باشد که مهاجران دیگر منحصراً از تهران نیستند و شهرهای دیگر با تنوع جغرافیایی وسیع نیز در این موج قرار می‌گیرند. در این دوره مهاجران تمایل دارند بیش از فرانسه به بلژیک مهاجرت کنند زیرا این کشور برای آن‌ها حکم کشور میانجی برای رسیدن به انگلیس را داشته است. در آن دوره در انگلیس، مهاجرپذیری قوت یافته و زمینه برای دسترسی سریع به شغل و در نتیجه ارتقای اجتماعی-اقتصادی فراهم به نظر می‌رسید. اکثر مهاجران، مردان جوان و مجرد هستند که به تنهایی مهاجرت می‌کنند و مقصد نهایی آن‌ها انگلیس یا آمریکای شمالی است.

موج چهارم مهاجرت از سال ۱۳۸۸، با آشفتگی‌ها و اعتراضات سیاسی داخلی آغاز می‌گردد که قریب به اتفاق آن‌ها کنشگران اجتماعی و سیاسی حاضر در این اعتراضات بودند. (Vahabi, 2015: 26-30).

#### انطباق‌پذیری مهاجران ایرانی در فرانسه

در موج اول مهاجرین به فرانسه، به استثنایی عده معدودی، اغلب مردان و تعداد قابل‌ملاحظه‌ای از زنان که از نظر حرفه‌ای در ایران در جایگاه بالایی قرار داشتند، نمی‌توانستند در فرانسه اشتغال داشته باشند، زیرا اغلب آن‌ها، حداقل در پنج سال اول حضور خود در این کشور «اجازه‌کار» نداشتند. همچنین از نظر قانونی برخی از مشاغل برای غیرفرانسویان ممنوع بود و برای اشتغال در آن مشاغل حتماً می‌بایست ملیت فرانسوی داشت. این در حالی بود که ایرانیان تا پایان سال‌های ۶۰ تمایل نداشتند ملیت خود را

تغییر دهند، زیرا گمان می‌کردند هر لحظه ممکن است با تغییرات سیاسی دوباره به ایران بازگردند. از سویی دیگر، در آن دوران فرانسه بیشتر به نیرو کارگر احتیاج داشت تا نیروی متخصص و روشنفکر، به همین دلیل مهاجران دیگری که به‌خصوص از شمال آفریقا به فرانسه می‌آمدند با سرعت بیشتری جذب بازار کار می‌شدند تا ایرانیانی که عمدتاً از تحصیلات بالا برخوردار بودند؛ اما از همه مهم‌تر شاید وضعیت خود کشور فرانسه بود که در دهه ۶۰ از بحران بیکاری رنج می‌برد و این امر اشتغال غیرفرانسویان را با مشکل مواجه می‌کرد. نسل اول مهاجران ایرانی ساکن در فرانسه همواره ایده «بازگشت قریب‌الوقوع به وطن» را در سر می‌پروراندند و این فکر باعث می‌شد فرایند انطباق برای آن‌ها با کندی همراه شود.

مهاجران نسل اول، در بسیاری از موارد، واقعاً در پی آن نبودند که برای همیشه شیوه زندگی قبلی خود در ایران را رها سازد و سبک زندگی جدیدی را در فرانسه آغاز کنند. آن‌ها معمولاً حضور خود در کشور بیگانه را موقت می‌پنداشتند و نمی‌خواستند و نمی‌توانستند در جامعه جدید ادغام شوند.

یک مهاجر حدود ۷۰ ساله که در سال ۱۳۵۸ از ایران خارج شده و اکنون در فرانسه به‌عنوان پناهنده سیاسی شناخته می‌شود می‌گوید:

«من وقتی ایران رو به‌قصد فرانسه ترک کردم هرگز به مخیله‌ام خطور نمی‌کرد که باید برای همیشه اینجا زندونی بشم و جون بکنم ... همیشه فکر می‌کردم که به‌زودی با ... به ایران بر می‌گردم ... برای همین هم زبان فرانسه رو فقط در حد این که بتونم کارای روزمره‌ام رو انجام بدم یاد گرفتم، نه بیشتر ... بیشتر تو جمع‌های ایرونی بودم نه فرانسوی ... دیگه هم نمیتونم یاد بگیرم ... تو این چهل سالی که اینجا هستم هیچ وقت نخواستم فرانسوی بشم ... آخه اصلاً فکر نمی‌کردم اقامتم این همه طولانی بشه ... اصلاً به این جا احساس تعلق ندارم تو تهران که بودم همه جا رو برای خودم می‌دونستم این جا چی؟ ... این خیابون‌ها پارک‌ها درخت‌ها مال من؟ نه اصلاً! من که به این جا تعلق ندارم ... اومدم به فرانسه واقعاً برای این بود که می‌گفتند میشه اینجا راحت اقامت گرفت و بعدش می‌تونم دوباره به ایران برگردم ... زهی خیال باطل! کی فکر می‌کرد موندگار بشیم؟»

یک خانم خانه‌دار ایرانی هم که با همسر خود در همان دوره موج اول به فرانسه مهاجرت کرده بود می‌گوید:

«هنوز بعد از گذشت نزدیک به سی و پنج سال حضور در فرانسه، احساس راحتی نداریم. ما که نمی‌خواستیم موندنمون این قدر طولانی بشه ... شوهر من با فرانسوی‌ها کار می‌کنه و روزی نیست که وقتی در رو باز می‌کنه و میاد تو هر چی بد و بیراه نباشه به اونا نده ... احساس شهروندی درجه دو داره و می‌گه با این که من ملیت فرانسوی دارم ولی همکارام من رو به عنوان یک فرانسوی قبول ندارن ... ظاهر رو سعی می‌کنن حفظ کنند ولی همیشه مواقعی هست که ذات ضدخارجی خودشون رو نشون می‌دن ... من خدا رو شکر زیاد با فرانسویا کاری ندارم. بیشتر دوستانم ایرانی هستن و وقتی رو با اونا می‌گذرونم ... گاه‌گاه برام این حس پیش میاد که فرانسوی نیستیم به خصوص تو روزهای انتخابات فرانسه و یا زمانی که اخبار درباره ایران تو رسانه‌ها زیاد میشه ...»

این نوع نگاه به کشور پذیرنده به عنوان یک «مکان موقت» برای «حضور موقت» باعث می‌شود که انطباق با جامعه میزبان تقریباً هرگز میسر نشود. مهاجران نسل اول را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد:

۱- **مهاجران جاافتاده:** کسانی که خود را با شرایط زندگی در فرانسه وقف داده‌اند و از این‌که در جامعه فرانسوی زندگی می‌کنند احساس خوبی دارند و به کشور مبدأ خود چندان توجهی ندارند.

«ما این جا زندگی خوبی داریم من هیچ دوست ایرانی اینجا ندارم و همه ارتباط ما با دوستان فرانسوی است. گاهی هم ایرانی‌ها رو می‌بینیم ولی ترجیح ما اینه که با فرانسوی‌ها باشیم. بالاخره ما که قراره این جا زندگی کنیم بهتره که با همینا در ارتباط باشیم. درسته که ایران بخشی از هویت ماست ولی عملاً ایران برای ما، به جز یک خاطره چیزی نداره»

زمینه‌های پیدایش و ادغام فرهنگی ...؛ میرزائی ۴۷

۲- **مهاجران واقع‌گرا:** کسانی هستند که خود را برای یک زندگی فعال در فرانسه مهیا کرده‌اند در حالی که به پناهنده بودن خود واقف هستند. آن‌ها بدون این که از نظر روانی خود را فرانسوی بدانند، خود را با انتظارات جامعه مطابقت می‌دهند.

«تمام تلاش ما اینه که با زندگی در فرانسه کنار بیایم. البته چندان دشوار هم نیست. تا به حال مشکل عمده‌ای نداشتیم. نه برای زندگی نه برای تحصیل بچه‌ها ... دوستان فرانسوی و ایرانی هم زیاد داریم و با همه رفت و آمد داریم ولی من همیشه خودم رو ایرونی می‌دونم و به اون افتخار می‌کنم»

۳- **مهاجران آرمان‌گرا:** کسانی که گذشته و فرهنگ ایرانی خود را به‌عنوان مبنا و واقعیت در نظر گرفته و با آن زندگی می‌کنند و حاضر نیستند به‌هیچ‌عنوان با جامعه فعلی فرانسه کنار بیایند و همیشه در حاشیه قرار دارند.

«من آگه مجبور نبودم یک ثانیه هم بیرون از ایران زندگی نمی‌کردم. خصوصاً تو این پاریس مه‌گرفته خراب شده. اینا اصلاً از فرهنگ بویی نبردند. اینا حتی خودشون رو بلد نیستند بشورن. ادکلن برای چی تو فرانسه زیاد شده، چون بو می‌دادن ... ایران یک تمدن بزرگ بوده الان رو نگاه نکنید ... ما بالاخره دوباره تمدن بزرگ خودمون رو پیدا می‌کنیم ... مطمئنم»

۴- **مهاجران انقلاب‌گرا:** کسانی هستند که همچنان رویای «انقلاب ملی-شاهنشاهی ایران» را در سر می‌پرورانند و تمام انرژی خود را در این راه هزینه می‌کنند تا راه بازگشت به وطن را برای خود و همفکران هموار سازند.

«تمام وقت من توی پاریس به برنامه‌ریزی برای فعالیت‌های ضد نظام ... صرف می‌شه... شک نکنید که انقلاب سلطنتی در ایران رخ می‌ده و ایران نجات پیدا می‌کنه ... دیر یا زود داره ولی سوخت‌وسوز نداره».

دو گروه آخر، باوجود انفعال اولی و فعالیت دومی، برای انطباق با جامعه فرانسوی دچار مشکل هستند و آن را به‌طور خودکار رد می‌کنند. فضای زیست آن‌ها، فضایی بسته و کاملاً

ایرانی است و از حضور در مجامع غیرایرانی تا جای ممکن احتراز می‌کنند و اطلاعات خود را از رسانه‌های خارجی فارسی‌زبان مانند بی.بی.سی و صدای آمریکا دریافت می‌دارند. آن‌ها عموماً در منطقه ۱۴ و ۱۵ پاریس که تقریباً ایرانی‌نشین است سکونت دارند. آن‌ها شبکه‌های ارتباطی خود را ایجاد کرده‌اند که از نظر سیاسی و فرهنگی شبیه به باورها و عقاید خود باشند. این شبکه‌ها از نظر تعداد می‌توانند از ۳ تا ۱۰۰ نفر را در برگیرند و باعث می‌شوند این افراد به آینده امیدوارتر و از فرسودگی و افسردگی برحذر باشند و درعین حال روند انطباق آن‌ها با جامعه فرانسه را کند و یا حتی متوقف سازند. آن‌ها حتی گاهی از این‌که تاکنون با جامعه میزبان ادغام نشده‌اند احساس غرور نیز دارند. به همین دلیل است که دیگر در این تجمعات نسل‌های دوم و سوم مهاجران دیده نمی‌شوند. آن‌ها تمایل دارند فرهنگی «چندپاره» و شبکه‌های تعلق چندگانه داشته باشند تا این‌که به‌طور خالص در محیط فرانسه خود را «ایرانی» بدانند.

### مهاجران اجتماعی فرهنگی

برای نسل اول مهاجران غیرسیاسی و با تیتیر مهاجران «اجتماعی-فرهنگی»، طبقه اجتماعی، شناخت فرهنگ فرانسوی و همچنین انسجام خانوادگی در غربت از اساسی‌ترین عناصر انطباق آن‌ها محسوب می‌شود؛ اما آن‌ها هموار زیر سیطره فرهنگ گذشته خود باقی خواهند ماند و هویت آن‌ها با این گذشته سخت در پیوند خواهد بود. آن‌ها با مسأله اساسی هویت و ملیت خود درگیر هستند و در برابر فرهنگ فرانسوی از خود مقاومت نشان می‌دهند. برای این نسل، ترس از بی‌هویتی و خلأ فرهنگی همواره وجود دارد؛ بنابراین، انطباق آن‌ها با جامعه فرانسوی هیچ‌گاه به‌طور کامل اتفاق نیفتاده و به‌صورت گرینشی با آن کنار آمده‌اند. این جماعت نیز از شبکه‌ها ارتباطی خاص خود در کشور فرانسه بهره می‌گیرند:

۱- شبکه‌های خویشاوندی که در مدت چهل سال در غربت، بازسازی (خویشان نسبی)، بازتولید (خویشان سببی) و حتی بر ساخته (خویشان عاریتی) شده‌اند.<sup>۱</sup>

۱. در این جا خویشان نسبی منظور خویشان درجه یک یا اقوامی مانند خاله، عمو، دایی، عمه و فرزندان آن‌ها هستند. خویشان سببی حاصل ازدواج‌هایی است که بین خود ایرانیان و یا ایرانیان و غیرایرانیان (اعم از فرانسوی و یا ملیت‌های دیگر) هستند و در نهایت، خویشان عاریتی منظور کسانی هستند که به واسطه مراودات صمیمانه و مداوم (خواه در ایران، خواه در فرانسه) به طور استعاری فامیل (عمو، خاله و ...) خوانده می‌شوند.



زمینه‌های پیدایش و ادغام فرهنگی...؛ میرزائی ۴۹

«درست مثل ایران ما دوستان و فامیل خودمون رو این جا داریم و رفت و آمد می‌کنیم. من و خواهرم وقتی اومدیم فرانسه خب بچه‌هامون این جا ازدواج کردند و الان یه خانواده تقریباً ۲۵ نفری داریم، برادرم هم آلمان هست که حداقل ماهی یکبار همدیگرو می‌بینیم. دوستانی هم داریم که دیگه جزوی از فامیل شدند و رفت‌وآمد زیاد داریم. بچه‌های من بهشون می‌گن خاله...».

۲- محافل فرهنگی ایرانی در فرانسه که به مناسبت‌های مختلف، از جمله نوروز، سیزده‌بدر، شب یلدا و ... ایرانیان و یا علاقمندان به فرهنگ ایرانی را گرد هم می‌آورد.

«این جا تو پاریس خیلی از وقت‌ها برای ایرانی‌ها برنامه‌های خوبی هست. از جشن‌های ملی تا کنسرت، پخش فیلم ایرانی و ... ما تا جایی که امکان داشته باشه تو این برنامه‌ها شرکت می‌کنیم...»

۳- محافل به اصطلاح «علمی» که در آن روشنفکران، دانشگاهیان، پژوهشگران ایرانی (در برخی موارد هم غیرایرانی) درباره موضوعات به ویژه اجتماعی فرهنگی در مورد ایران سخنرانی می‌کنند.

«من چون آدم دانشگاهی بودم برام مهمه که ارتباط خودم رو با دانشگاه و پژوهشگرها حفظ کنم. خوشبختانه ایرانیای زیادی در دانشگاه‌های فرانسه هستند که کار علمی می‌کنن و یا فرانسویایی که روی فرهنگ و تمدن ایران کار می‌کنن. این جا همیشه سخنرانی‌هایی درباره ایران هست که باعث می‌شه ایرانی‌های فرهیخته دور هم جمع بشن.»

۴- مجالس مذهبی که به مناسبت اعیاد و یا عزای مذهبی برخی از افراد را دور هم جمع می‌کند.

«همیشه فکر می‌کردم حال که اومدیم پاریس دیگه نمی‌تونم تو برنامه‌های مذهبی شرکت کنم. ولی این مرکز اسلامی سفارت همیشه برناهایی داره که خیلی خوبن همه اعیاد و شهادت‌های ائمه برنامه دارن. شب‌های جمعه دعای کمیل هست، ... حتی الان یه جلسه روضه خونگی

داریم هر ماه خونه یکی از خانم‌ها، درست مثل ایران، دور هم جمع می‌شیم و توسل می‌کنیم ...»

۵- گردهمایی‌های قومی مانند ترک‌ها یا گیلانی‌های مقیم پاریس و ... که معمولاً به طور مرتب در طول سال برنامه‌هایی را برای تثبیت خود به عنوان یک زیر-فرهنگ از فرهنگ ایرانی به اجرا در می‌آورند.

«ما گیلانی‌ها الان ماهی یکبار جلسه داریم و برنامه‌های مختلفی رو انجام می‌دیم. سعی می‌کنیم در برنامه‌های خاص مثل نوروز یا ... لباس‌های محلی بپوشیم موسیقی محلی داشته باشیم و از اشعار و هنر گیلانی استفاده کنیم. از خواننده‌های گیلکی دعوت می‌کنیم که در این جا برای ما برنامه داشته باشند. خوشبختانه در پاریس هنرمندان و روشنفکران گیلانی کم نیستند.»

۶- شبکه‌های اجتماعی مجازی (فیس‌بوک، اینستاگرام، تلگرام و ...) که افراد بنابر علایق خود در آن‌ها عضو می‌شوند و ارتباطات خود را در آن‌ها گسترش می‌دهند. باوجود این‌که در بسیاری از دیاسپوراهای جهان حس همبستگی و پیدا کردن شبکه‌های ارتباطی برای حمایت اجتماعی بسیار دیده می‌شود، مهاجران ایرانی ساکن در شهر پاریس تا حدی از این قاعده به دور مانده‌اند. شاید عمده دلیل آن تکثر عقیدتی-سیاسی و اجتماعی مهاجرانی باشد که در این شهر زندگی می‌کنند. چیزی که در عمل مشاهده می‌شود این است که آن‌ها در انتخاب شبکه‌های اجتماعی خود، گزینشی و محاسبه‌شده عمل می‌کنند.

این شبکه‌های اجتماعی-ارتباطی برای مهاجران به‌عنوان سازوکاری که می‌توانند تجربه مهاجرت را برای آن‌ها تسهیل کند، حائز اهمیت است. مهاجران برای به حداکثر رساندن بازده سرمایه انسانی-اجتماعی خود، تلاش می‌کنند در شبکه‌های ارتباطی مناسب خود قرار گیرند. درواقع، دسترسی به ارتباطات اجتماعی در قالب شبکه‌های اجتماعی، هزینه‌های روانی ناشی از مهاجرت را کاهش می‌دهد و همبستگی اجتماعی آن‌ها را افزایش می‌دهد. در همین شبکه‌ها (اعم از خویشاوندی و غیرخویشاوندی) است که بسیاری از مشکلات مهاجرتی، مطرح و برای آن راه‌حل ارائه می‌شود.

در شبکه‌های ارتباطی مهاجران در پاریس به نظر می‌رسد سه خصوصیت ساختاری مهم باید در نظر گرفته شود. اندازه، ترکیب و تنوع شبکه. اندازه شبکه شامل تعداد افرادی می‌شود که فرد مهاجر به‌طور غیررسمی با آن‌ها در شبکه در تعامل قرار می‌گیرند. در مورد مهاجران در پاریس جالب است که افراد اغلب یا به گروه‌های کوچک (۳-۷ نفره) و یا گروه‌های بزرگ (بالای ۵۰ نفر) تمایل بیشتری دارند. به نظر می‌رسد در اولی «آشنائیت» و «صمیمیت» و در دومی «گمنامی» نقش اساسی را ایفا می‌کند. شبکه‌های بزرگ معمولاً دارای اعضای ناهمگون هستند و این عضویت در آن‌ها را برای مهاجر ایرانی ساکن در پاریس دشوار می‌سازد، باوجود این‌که گفته می‌شود هر چه شبکه اجتماعی فرد بزرگ‌تر باشد حمایتی‌تر تلقی می‌شود. ترکیب شبکه به روابط خاصی که فرد در درون شبکه ایجاد می‌کند اشاره دارد. مشاهدات ما در این پژوهش نشان می‌دهد که پیوندهای خویشاوندی هنوز نقش مهمی در شبکه‌های ارتباطی ایفا می‌کنند. این شبکه اساس و پایه امنیت اقتصادی افراد را شکل می‌دهد. خویشاوندان به دلیل شناخت کافی از نیازها و شخصیت افراد و همچنین صمیمیت حمایت زیادی را برای افراد ایجاد می‌کند. تنوع شبکه به میزان شباهت‌ها و تفاوت‌های افراد (سن، جنس، تحصیلات و ...) با فرد مهاجر در درون شبکه اشاره دارد. یک شبکه با گوناگونی بالا دسترسی به اطلاعات و حمایت را از منابع گوناگون امکان‌پذیر می‌کند بنابراین می‌تواند ویژگی مثبتی برای شبکه تلقی شود. این شبکه‌ها برای اهدافی مانند یافتن کار، مسکن و ایجاد پیوندهای عاطفی و... می‌تواند مفید باشد. باید توجه داشت که برای مهاجران ایرانی در پاریس این تنوع باید در شبکه‌ای رخ دهد که همه اعضای آن از نظر عقیدتی-سیاسی و ... دارای دیدگاهی مشترک باشند وگرنه معمولاً حاضر نیستند در آن شبکه عضو شوند.

### نسل دوم مهاجران

در فرایند مهاجرت، هویت نسل اولی‌ها که در کشور مبدأ (ایران) به دنیا آمده‌اند و روند اجتماعی شدن و فرهنگ‌پذیری خود را در آنجا سپری کرده‌اند، قاعدتاً متفاوت از هویت «نسل دوم» است. نسل اولی‌ها خود را کاملاً ایرانی می‌پندارند و به آن فرهنگ بستگی فراوان دارند، بسیاری از روابط اجتماعی اولیه و نزدیک آن‌ها هنوز در ایران جریان دارد و همواره ایده بازگشت به ایران آن‌ها را رها نمی‌کند.

در آن‌سو، نسل دومی‌ها، در محیطی متکثر، چندپاره و بینابینی، در جامعه فرانسوی، بزرگ یا متولد می‌شوند. عده‌ای از این نسل دومی‌ها یا هرگز ایران را ندیده‌اند یا تصور

بسیار مبهم و بیگانه‌ای از آن دارند. آن‌ها معمولاً تعداد ایرانیانی که می‌شناسند محدود است و ارتباطات اجتماعی و فرهنگی آنان از بدو امر در فرانسه شکل گرفته است؛ اما آنچه دارای اهمیت است این است که فرهنگ ایرانی خانواده آنان را بی‌نصیب نمی‌گذارد و درعین حال با عناصر فرهنگی جامعه فرانسوی اجتماعی می‌شوند. بدین ترتیب، مهاجران نسل دومی، هم‌زمان تجربه زیستن در دو فضای فرهنگی جامعه ایرانی و فرانسوی را درک می‌کنند. در چنین وضعیتی، نسل دومی‌ها یا با کنش تک‌محورانه در جامعه فرانسوی، به ساخت «خود» می‌پردازند و یا با بهره‌گیری از سرچشمه‌های شناختی - معرفتی پیش رو و تجربه فضاهای گوناگون فرهنگی، هویتی چندپاره و چندوجهی، کسب کنند که هم ابعاد ایرانی و هم ابعاد فرانسوی را در خود داشته باشد. قدر یقین، آنچه پیداست این هویت، از پیش تعیین‌شده و ارجح بر تجربه نیست بلکه در تأثیر و تأثرها و کنش‌های متقابل مجموعه‌ای از عوامل اجتماعی بر ساخت می‌شود. به عبارت بهتر، این هویت برساختی اجتماعی است که در کنش‌های روزمره مهاجران تولید می‌شود؛ بنابراین در اینجا ایده سیال بودن هویت نسل دومی‌ها به ذهن‌خطور می‌کند، یعنی آن‌ها می‌توانند در زمان‌های مختلف، هویت‌های گوناگون به خود بگیرند. افزون بر این، شکل‌گیری هویت اجتماعی نسل دومی‌ها، بر اساس اقلیتی بودن آن‌ها در جامعه فرانسوی شکل می‌گیرد و این نوع هویت‌یابی الگوهای متفاوتی دارد. ایرانی نسل دومی، به‌عنوان اقلیت در جامعه فرانسه در نظر گرفته می‌شود، در فضایی بیگانه از جامعه ایران رشد می‌کند و از این جهت، بستگی عاطفی او به ایران یا تعلق به جامعه فرانسوی و همانندسازی‌اش با جامعه فرانسه در شکل‌گیری هویت او مهم ارزیابی می‌شود. نسل دومی‌ها با بستگی به پیوندهای جامعه فرانسوی یا ایران، بین «خود» و «دیگری» تمایز ایجاد می‌کنند. این تمایز، به آن‌ها امکان می‌دهد خود را به گروهی (خواه ایرانی یا فرانسوی) مشابه‌تر بدانند و مرزبندی‌های مشخصی را ایجاد کنند. بدین ترتیب، هویت ویژه و منحصربه‌فردی برای نسل دومی‌ها شکل می‌گیرد. در این بین، بستگی به مکان (جغرافیای ایران)، بستگی به زمان (تاریخ و رخدادهای تاریخی)، وابستگی‌های فرهنگی و زبان فارسی، از جمله عواملی هستند که در برساخت هویت نسل دومی‌ها دخالت جدی دارند. بستگی به هر یک از عناصر جغرافیایی، تاریخی، انتخاب کنش‌های فرهنگی و زبانی از این‌رو مهم پنداشته می‌شود که وسیله تمایز بخش از دیگر گروه‌ها یا پیوستگی با یک گروه است. وجود هویت‌های دو یا چندگانه در نسل دومی‌ها با شواهدی چون نگهداشت عناصر فرهنگی ایرانی و همچنین عدم تطبیق تام با جامعه فرانسوی، گرایش مثبت به هویت ایرانی، در عین شباهت به فضای فرانسوی، میل

کمر به بازگشت به ایران در مقایسه با نسل اول تأیید می‌شود. این موارد نشان می‌دهد که شکل‌گیری و تداوم هویت در نسل اول و دوم مهاجران با هم فرق‌هایی اساسی دارد و عوامل فرهنگی بینابینی برای نسل دومی‌ها، به پیچیدگی هویتی منجر می‌شود. مطالعه هویت نسل دومی‌ها افزون بر نمایش تعامل جامعه فرانسوی با آن‌ها، نشان‌دهنده بستگی‌ها و ابعاد هویتی آنان در فرایند مهاجرت و تطور هویتی‌شان در دوره‌های سنی مختلف است.

همچنین باید «ذهنیت نسلی» را نیز در تمایزات بین نسل اول و دوم مهاجران مقیم فرانسه در نظر داشت. تفاوت نسلی، زمانی به وجود می‌آید که ذهنیت نسلی مشخصی شکل گرفته باشد. این ذهنیت باید متمایز از ذهنیت نسل قبلی دیده شود و در آن نگرش‌ها، تمایلات، سلیقه‌های اجتماعی و هنری، مرجع‌یابی‌ها، ابژه‌ها و آرمان‌ها با نسل قبل متفاوت باشد. هر نسلی در مهاجرت با ترجیح ریشه‌های معرفتی، اجتماعی و ابژه‌هایی که به تعلق دارد، خود را وابسته به موقعیت و محیط فرهنگی و اجتماعی مشخصی می‌داند که متمایز از دیگری است و این بستگی در آخر، موقعیت شکل‌گیری احساس هویتی را برای نسلی خاص ایجاد می‌کند. پس مدل اصلی هویت‌یابی نسل دومی‌ها، در دیالکتیکی بین فرد مهاجر و جامعه فرانسوی آشکار می‌شود؛ چنانکه منابع فرهنگی و اجتماعی فرا روی این نسل از مهاجران، ذهنیت نسلی متمایزی را برای این گروه ایجاد می‌کند و آن‌ها می‌توانند با عضویت و بستگی گروهی و همچنین رفتار مطابق با انتظارات، به انتخاب ابعاد هویت پردازند و هویتی را برای خود تولید کنند که ویژگی اصلی آن سیال بودن است.

در مورد انطباق نسل دوم مهاجران ایرانی در فرانسه<sup>۱</sup> باید گفت که برخلاف پدران و مادران خود، طبیعتاً، آن‌ها توانایی بالاتری برای انطباق با جامعه فرانسوی از خود نشان می‌دهند. ناگفته پیداست که سن و مدت حضور در فرانسه در این انطباق بسیار مهم است به‌ویژه آن‌که همه یا بخشی از تحصیلات دوره ابتدایی و یا دست‌کم تحصیلات پیش‌دانشگاهی در کشور میزبان انجام‌شده باشد. بدیهی است که هرچه افراد کم‌سن‌تر باشند انطباق آن‌ها در این جامعه آسان‌تر صورت خواهد گرفت.

به‌طور کلی، هویت کودک به‌طور قابل‌ملاحظه‌ای درگرو رفتار والدین است و او از خلال پدر و مادر می‌تواند با مکانیسم‌های گوناگون اجتماعی-فرهنگی آشنا شود؛ اما کودک در

---

۱. منظور فرزندان نسل اول هستند؛ خواه کسانی که در کودکی به همراه والدین خود به فرانسه مهاجرت کرده‌اند، خواه کسانی که در فرانسه به دنیا آمده‌اند.

وضعیت مهاجرتی نقاط اتکای خود را از دست می‌دهد زیرا والدین دیگر، آن‌طور که باید، بر اوضاع مسلط نیستند و نمی‌دانند دقیقاً فرزندان خود را چگونه باید تربیت کنند. آمال خانواده‌ها این است که نسل دوم هم‌زمان که با فرهنگ جامعه فرانسوی آشنا می‌شود و با آن انطباق حاصل می‌کند، بتواند گذشته فرهنگی تاریخی خود را نیز حفظ کند.

«وقتی ما به فرانسه اومدیم پسر ۴ سالش بود. وقتی به سن مدرسه رسید ازش خواستیم که علاوه بر مدرسه فرانسویش در کلاس‌های فارسی هم شرکت کنه که بتونه فارسی رو حرف بزنه و بخونه ... بعد از دو سال دیگه ادامه نداد و این برای ما خیلی سخت بود. خیلی تلاش کردیم که بتونیم راضی‌اش کنیم که کلاس فارسی رو حتی شده هفته‌ای دو جلسه داشته باشه ولی بعد از چند وقت کلاً فارسی رو رها کرد ... این برای ما خیلی گرون شد چون دیگه تمایلی به صحبت کردن به فارسی نداشت و ما که زبان فرانسه‌مون خیلی خوب نبود بعد از مدتی مورد تمسخر اون هم قرار می‌گرفتیم. به ما می‌گفت وقتی میاید مدرسه زیاد حرف نزنید ... طوری که حرف می‌زنید من خجالت می‌کشم... الان احساس می‌کنم از نظر عاطفی بین من و پسر فاصله هست در حالی که دخترم که در زمان مهاجرت ۱۵ ساله بود این خلأ وجود نداره»

تعداد زیادی از نسل دومی‌ها در پاریس می‌توانند به زبان فارسی صحبت کنند. البته ناگفته پیداست که دایره گستره لغوی در بین آن‌ها بسیار متفاوت است. برخی از آن‌ها زیان فارسی را به‌طور کامل صحبت می‌کنند و برخی دیگر تنها با واژگان محاوره‌ای و روزمره آشنایی دارند. البته بیشتر افراد در این نسل، فارسی را با لهجه صحبت می‌کنند نسل دومی‌ها، توانایی فهم واژگان پیچیده را ندارند و به عبارتی، بسیاری از آن‌ها، نمی‌توانند بحث‌های اجتماعی، فرهنگی و گفت‌ووشنودهای پیچیده را درک کنند. در مورد نگارش فارسی هم باید گفت که تعداد کمی از این نسل توانایی نوشتن به فارسی را دارند. آن‌ها هرچند به مدرسه و یا کلاس‌های فارسی می‌روند، اما چون نوشتن فارسی برای آن‌ها در جامعه زیست فرانسوی آن‌ها کاربردی نیست، معمولاً به‌خوبی یاد گرفته نمی‌شود.

ایران، سرزمین مادری، برای کودکانی که در سن پایین به فرانسه آمده‌اند، معنای خاص و ضمنی ندارد و یا در بهترین حالت قلمرویی انتزاعی تلقی می‌شود که با خاطرات و عکس‌های والدین و یا رسانه‌ها در ذهن او ساخته شده است.

«... من تا مدت‌ها فکرمی‌کردم ایران یه جایی بالای ابرهاست که نمی‌شه به این راحتی بهش رسید. وقتی هم می‌گفتم چطور میشه رفت ایران می‌گفتند با هواپیما... واقعاً فکر می‌کردم تو آسمون‌هاست. از قصه‌هایی که برام می‌گفتند مثل داستان پری‌ها یا قالیچه پرنده و ... اصلاً تصویر واقعی از ایران نمی‌تونستم داشته باشم ... هنوزم درک درستی از ایران ندارم چون تصاویری که مادرم اینا از ایران بهم می‌دن و چیزی که توی رسانه‌ها می‌بینم خیلی با هم فرق دارن» ... «پدر و مادرم اصرار دارن که مثلاً سفره هفت سین بچینیم و دور سفره موقع تحویل سال نو حافظ بخونیم ... من اصلاً دلیل این کاررو نمی‌فهمم ... حافظ رو هم نمی‌فهمم ولی خب ظاهراً باید به سنت‌های سرزمین مادری و پدری احترام گذاشت!»

در نتیجه می‌توان این‌طور نتیجه گرفت که نسل اول مهاجران حافظان میراث فرهنگی ایران و نسل دوم تنها مقلدین آن فرهنگ هستند.

در مورد کسانی که در سن نوجوانانی همراه والدین خود به فرانسه مهاجرت کرده‌اند وضعیت انطباق کمی پیچیده‌تر است. این‌که فرد کودکی خود را -که زمان اصلی شکل‌گیری الگوهای شخصیتی و فرهنگی است- در یک فرهنگ و نوجوانی را در فرهنگی متفاوت بگذراند، خود محل کشمکش و آشفتگی خواهد بود. دست‌وپا زدن بین دو فرهنگ که هیچ‌کدام به‌طور قطعی مستقر نشده باشند می‌تواند هویت افراد را دچار به‌هم‌ریختگی سازد. جنگ ایران و عراق که در دوران نوجوانی آن‌ها در جریان بود، تبعات روحی-روانی ویژه‌ای بر آن‌ها داشته است. حضور آن‌ها در فرانسه و تبلیغات رسانه‌ای علیه ایران باعث می‌شد آن‌ها تا مرز افسردگی پیش بروند:

«... وقتی من به فرانسه آمده بودم ایران درگیر جنگ با عراق بود ... خود یادگیری زبان و فرهنگ فرانسه به کنار، نگاه خیلی از همکلاسیا به من تحت تأثیر رادیو تلویزیون آن دوران بود ... گروگان‌گیر، تروریست، بنیادگرا، اسلام‌گرا ... همه اینا باعث می‌شد من حس خوبی به این سرزمین جدید

نداشته باشم ... هنوز هم که هنوز نسبت به این دوفرهنگی بودن خودم احساس رنجش دارم ... نه فرانسوی‌ام نه ایرانی ...»

هرچند مناسک و آگاهی دینی در میان نسل دوم مهاجران در پاریس اصلاً پیرنگ نیست، اما هنوز بستگی‌های عاطفی به دین در این نسل مشاهده می‌شود. البته این بستگی عاطفی به اسلام مانند سایر عناصر هویتی فرهنگ ایرانی، به مسائل بین‌المللی گره می‌خورد؛ در دوره‌هایی که رسانه‌ها مسلمان را به تروریسم و افراطی گره متهم می‌کنند، افراد هویت اسلامی خود را پنهان می‌کنند. درعین حال، آشنایی با هویت مذهبی، علاوه بر چگونگی بازنمایی رسانه‌ای، شدیداً به فضای خانواده و فضای جامعه فرانسه بستگی دارد. خانواده‌هایی که گرایش مذهبی دارند تلاش می‌کنند تا به فرزندان خود با تربیت اسلامی بزرگ کنند اما در وضعیتی که ارائه هویت اسلامی با فشار اجتماعی همراه باشد، خودبه‌خود فرد کنش اسلامی خود را کاهش می‌دهد.

اغلب نوجوانان تازه‌وارد به فرانسه برای حفاظت از خود معمولاً از راهبردهایی مانند چشم‌پوشی از فرهنگ ایرانی و جذب کامل در فرهنگ فرانسوی بهره گرفته‌اند. این امر باعث می‌شد تا وضعیت زیست روزمره آن‌ها در محیط جدید با رنج کمتری همراه شود:

«همون اول چنان خودم رو در فرهنگ و زبان فرانسه غرق کردم که انگار اصلاً هیچ وقت ایرانی نبودم ... پدر و مادرم از این وضعیت راضی نبودند ولی من نمی‌تونستم جز این راهی داشته باشم ... زبان فارسی را تقریباً کنار گذاشتم. توی خونه که فارسی حرف می‌زدیم من تقریباً چیزی نمی‌گفتم جوری که الان هم فارسی را خوب می‌فهمم ولی در حرف زدن مشکل دارم چون دیگه بعد از آمدن فرصتی برای صحبت برای خودم فراهم نمی‌کردم ... با دوستای فرانسوی بودم و سعی می‌کردم مثل اونا باشم تفریحات اونا بازی‌های اونا که حتی گاهی برای من چندان هم لذت‌بخش نبود ...»

اما در این بین افرادی بودند که زیر فشار خانواده سعی در حفظ دو فرهنگ داشته‌اند اما ناگفته پیداست که خودبه‌خود با دشواری‌هایی برای انطباق و ایجاد تعادل بین این دو مواجه بودند:

«خانواده من اصرار داشتند که فرهنگ ایرانی را باید در متن زندگی روزمره داشته باشیم. حتماً در خانه به فارسی حرف بزنیم در جشنهای ایرانی



در پاریس شرکت کنیم ... پدر من که در ایران استاد دانشگاه بود در مناسبت‌های خاص مثلاً نوروز از من می‌خواست که در مدرسه در این باره صحبت کنم و یا دوستان فرانسویم را در جشن‌های ایرانی به خانه دعوت کنم. پدرم از فرهنگ و تمدن ایران برای من زیاد صحبت می‌کرد و وضعیت فعلی ایران را ملاک درستی برای قضاوت نمی‌دونست. هر چند این کار برای من گاهی با تنش‌هایی همراه بود ولی آرام‌آرام توانستم از این وضعیت عبور کنم. حتی تونستم به فرانسوی‌ها نشان بدهم که اونا چطور با بمب‌ها و موشک‌هایی که به صدام داده بودند مردم ایران را می‌کشتند و از آن‌ها طلبکار باشم ...»

هرچند از سوی بسیاری از خانواده‌ها و نسل اول مهاجران در فرانسه، فشار زیادی برای نگهداشت هویت فرهنگی ایرانی وجود دارد، اما در بیشتر موارد، کنش اجتماعی نسل دومی‌ها، از مدل فرهنگی غرب تأثیر می‌پذیرد. این نسل در رفتارها و هنجارهای اجتماعی خود، بیشتر از آنکه به مدل‌های ارائه‌شده از سوی خانواده تأکید داشته باشند، از الگوهای همسالان خود در محیط‌های آموزشی و دوستی تبعیت می‌کنند. نسل دومی‌ها در خانواده‌هایی که قصد بازگشت به ایران را ندارند، الگوهای هنجاری و فرهنگی جامعه فرانسوی را بیشتر می‌پذیرند. شاید بهترین نمونه‌های الگوهای فرهنگی را بتوان در احترام به بزرگ‌ترها و روابط جنسی خارج از ازدواج نسل دومی‌ها ملاحظه کرد. در حالی که در فرهنگ ایران، حفظ حرمت والدین یکی از شاخص‌های فرهنگی است، در جامعه فرانسه حقوق فردی از اهمیت بسیاری برخوردار است و خودبه‌خود بالاتر از احترام به پدر و مادر قرار می‌گیرد. آموزش‌های شهروندی از کودکان و نوجوانان می‌خواهد در صورت بروز مشکل با پدر و مادر، می‌توانند از آن‌ها شکایت کنند. همین‌طور ملاحظه می‌شود که روابط جنسی پیش از ازدواج در بین نسل دومی‌ها تا حدی پذیرفته‌شده است. البته باید توجه داشت که در این مورد، بین دختران و پسران تفاوت اندکی وجود دارد و در بسیاری از خانواده‌ها همچنان محدودیت‌های بیشتری را برای دختران در نظر می‌گیرند. هرچند نسل دوم مهاجران ایرانی در پاریس، امکان زیادی برای انطباق با جامعه فرانسوی دارند، اما معمولاً این تطبیق به صورت کامل محقق نمی‌شود.

این درست است که نظارت بر فرزند دختر در فرهنگ ایرانی بیشتر از پسر است اما دختران نسل دومی، با فرهنگ جامعه فرانسوی هماهنگی بیشتری پیدا کرده‌اند. وجود

برخی قوانین به سود زنان، روند جامعه‌پذیری را برای دختران مهاجر نسل دوم در فرانسه سرعت می‌بخشد و آنان را به فرهنگ جامعه میزبان علاقه‌مندتر کرده است.

نسل دومی‌های مهاجران ایرانی در پاریس، با نمادها و میراث فرهنگی ایرانی تاحدی آشنایی دارند، اما در این میان، غذاهای ایرانی برای آن‌ها اولویت دارد. ذائقه این نسل، با غذاهای ایرانی بسیار همخوان است و حتی گاهی در مراسمی که افراد فرانسوی حضور داشته باشند، ترجیح آن‌ها، میزبانی با غذاهای ایرانی است. این نسل عمدتاً با ترانه‌های اصیل ایرانی آشنایی چندانی ندارند، اما موسیقی زیرزمینی و پاپ داخل ایران و موسیقی لس‌آنجلسی ایرانی را می‌شناسند نسل دومی‌ها، همچنین گاهی در آرایش دیوارهای اتاق‌های خود از نمادهای فرهنگی و معماری ایران باستان بهره می‌گیرند.

خانواده نقش مهمی در تربیت متعادل کودکان در فضاهای دو فرهنگی بر عهده دارند. هر قدر آن‌ها آگاه‌تر، فرهیخته‌تر و بازتر نسبت به فرهنگ جدید باشند فرزندان راحت‌تر خواهند توانست خود را با تفاوت‌های فرهنگی موجود انطباق دهند. برعکس، در وضعیتی که والدین خود با فرهنگ جدید در تعارض باشند و نتوانند به‌اندازه کافی آن را پذیرا باشند خودبه‌خود نظام تربیتی آن‌ها نیز با مشکل مواجه می‌شود. در وضعیتی که فرزند از والدین خود در انطباق با محیط پیشی می‌گیرد وضعیت نامتعادلی را ایجاد می‌کند که برای هیچ‌یک از آن‌ها خوشایند نیست:

«... برای من خیلی سخت بود که دخترم مرا با بسیاری از آداب و رسوم و هنجارهای اجتماعی پاریسی آشنا کند و یا به من تذکر دهد ... توی رستوران مدام به من می‌گفت که بابا این‌طور نه اون‌طور ... کارد رو با اون دستت بگیر ... قبل از آب خوردن دهنت رو پاک کن ... حتی گاهی تهدید می‌کرد که حاضر نیست با ما به مهمانی‌های فرانسوی بیاید چون به نظر اون ما آبروریزی می‌کردیم ... تحمل این وضعیت اصلاً آسون نبود. گاهی با خودم می‌گفتم من باید اونو تربیت کنم یا اون منو؟ به وضعیتی که درش قرار گرفته بودم حالت نفرت داشتم ...»

البته این وضعیت همیشه منفی نبوده و گاهی آگاهی‌بخشی فرزندان برای والدین امری مطلوب تلقی می‌شده است:

«من از این که پسرم باعث می‌شد ما بهتر در پاریس جا بیفتیم احساس خوبی داشتم. پسرم هم از این که می‌دید ما از نظرات و آگاهی‌های او استقبال می‌کنیم هر روز برای ما چیزهای تازه‌ای که در مدرسه و یا در ملاقات با دوستانش یاد می‌گرفت برای ما صحبت می‌کرد. خیلی از راهکارهای زندگی آسون‌تر توی فرانسه رو مدیون اون بودیم ... واقعاً اگر اون نبود وضعیت زندگی ما اینجا آن قدرها هم آسون نبود ... در عوض ما هم فرهنگ و تاریخ ایرانی را برای او بیش از پیش توضیح می‌دادیم و برای نگهداشت اون تلاش می‌کردیم و این به یک مبادله دوطرفه تبدیل شده بود.»

بستگی به تاریخ (زمان) را شاید بتوان یکی دیگر از عوامل ایجاد هویت دانست؛ پس شناخت، بستگی تاریخی و پیگیری رخدادهای و شرکت در جنبش‌های مربوط به جامعه ایران می‌تواند مهم قلمداد شود. نسل دومی‌ها، از تاریخ ایران آگاهی چندانی ندارند. هرچند افرادی از این نسل، گاهی از نمادهای مرتبط با دوره ایران باستان استفاده می‌کنند، اما شناختی از تاریخ و مشترکات تاریخی ایران ندارند و این نمادها صرفاً نماد ایرانی بودن و ابزار تمایل هویتی آنان است. عده‌ای از نسل دومی‌ها اصولاً اعتقادی به ایرانی بودن ندارند و در نتیجه علاقه‌ای هم به تاریخ و فرهنگ آن ندارند و حتی ایرانی بودن را برای خود تهدیدی بالقوه می‌دانند. عده‌ای دیگر از مهاجران نسل دومی، با انتساب خود به ایران باستان و امپراطوری‌های بزرگ و افتخار به گذشته تاریخی ایران، خود را با افتخار «پارسی» می‌دانند. عده دیگری از نسل دومی‌ها که البته تعداد آن‌ها زیاد نیست، به دلیل سیاست‌های ضدغرب‌گرایانه ایران کنونی به آن افتخار می‌کنند. بسیاری از نوجوانان و جوانان نسل دوم مهاجر در پاریس، با وجود عدم تمایل خانواده‌هایشان، وقایع داخل ایران را رصد می‌کنند. تمایز بین فضای داخلی منزل و فضای بیرونی از نظر فرهنگی، یکی از راهبردهای معمول تربیتی در فرانسه برای ایرانیان محسوب می‌شده است. طبق یک قاعده نانوشته، فضای داخل خانه با فرهنگ ایرانی و فضای بیرونی با فرهنگ فرانسوی اداره می‌شود:

«قرار با هم نداشتیم ولی عملاً خانه ایرانی بود و بیرون فرانسوی. توی خونه باید فارسی حرف می‌زدیم و قواعد فرهنگ ایرانی رو رعایت می‌کردیم

ولی خارج از خونه به اون‌ها ملزم نبودیم. حتی پدرم بیرون خونه با من فرانسه حرف می‌زد و داخل فارسی ...».

«خانه» مکانی است که نسل دومی مهاجر ریشه‌های خود را در آن جست‌وجو می‌کند و تلاش می‌کند رابطه خود را با آن حفظ کند. این مفهوم از یک‌سو، با ایجاد مرزبندی‌ها، باعث تمایز می‌شود و از سوی دیگر با ایجاد مرجع، باعث شباهت‌ها می‌گردد و این‌چنین به هویت نسل دومی‌ها شکل می‌دهد. باید در نظر داشت که بستگی به مکان مشخص، به معنی پذیرش روابط اجتماعی مشخص است که بستگی به گروه را در فرد نمایان می‌سازد و فرد مهاجر با وابستگی مکانی، هویت خود را نیز مشخص می‌کند. وابستگی مکانی در برخی از نسل دومی‌ها به این شکل است که «خانه» خود را در جامعه فرانسوی می‌دانند و تمایل آن‌ها بر این است که خود را متعلق به جامعه فرانسوی معرفی کنند. وقتی از این نوع نسل دومی‌ها پرسیده می‌شود کجایی هستی؟ در پاسخ می‌گویند «من فرانسوی‌ام، اما پدر و مادرم ایرانی‌اند». این گروه از نسل دومی‌ها خود را از ایرانیان متمایز می‌دانند و مدل‌های مرجع آنان در جامعه فرانسوی قرار دارد و ترجیح می‌دهند خود را مشابه فرانسویان قلمداد کنند. این نسل دومی‌ها ممکن است با شئون فرهنگی ایرانی آشنا باشند، اما قدر مسلم ایران را «خانه» خود نمی‌دانند؛ اما عده دیگری از نسل دومی‌ها «خانه» خود را در ترکیب ایران - فرانسه تعریف می‌کنند. آن‌ها معمولاً بالای ۱۸ سال هستند و در تداوم فرایند شکل‌گیری «خود»، در پی هویتی ترکیبی هستند. آن‌ها تا حدی خود را از افراد جامعه فرانسوی متمایز می‌پندارند و در عین حال شباهت‌هایی را با ایرانیان برای خود به رسمیت می‌شناسند و نسبت به گروه قبل، روابط اجتماعی بیشتری با جامعه ایرانیان مقیم پاریس برقرار می‌کنند. نسل دومی‌های گروه اول، گروه‌های مرجع خود را فقط در جامعه فرانسوی جست‌وجو می‌کنند و چون بین خود و جامعه ایران شباهتی پیدا نمی‌کنند، خود را از آن متمایز می‌سازند؛ اما نسل دومی‌های دوم، که به شباهت‌هایی بین خود و جامعه ایران قائل هستند، در صورت وجود گروه‌های مرجع موفق از جامعه ایران آن‌ها را کامل رد نمی‌کنند و روابط اجتماعی ایرانی را می‌پذیرند.

حضور خانواده در غربت برای فرزندان باوجود تمامی مشکلاتی که می‌توانست داشته باشد، نقش مهمی در مراقبت از آن‌ها در برابر تبعات سنگین مهاجرت داشته است. در واقع اگر در دوران ابتدایی حضور در فرهنگ بیگانه بر مشکلات فائق می‌آمدند می‌توانستند

امیدوار باشند که فرزندان دوفرهنگی خواهند داشت که می‌توانند در هر دو فرهنگ به راحتی زندگی کنند.

البته این امر همیشه صادق نبوده و نیست و می‌تواند در برخی موارد فرد را نسبت به هر دو فرهنگ، خودی و فرانسوی بیگانه بسازد:

«از همون موقعی که ما اومدیم پاریس، من ۱۱ ساله بودم، توی خونه مدام از ایران بد گفته می‌شد و در عین حال همه طرفدار فرهنگ ایرانی بودند. من این تناقض رو درست نمی‌فهمیدم، متوجه نمی‌شدم مشکل خانواده من با ایران سیاسی است و نه فرهنگی. برای همین در بطن خودم نفرتی پایه از ایران داشتم و از این‌که مجبور شده بودم اون جا رو با همه دوستانی که داشتم ترک کنم حس بدی داشتم. از طرف دیگه فضای جوری نبود که بتونم با فضای پاریس هم نوا بشم. خودم رو نمی‌تونستم پیدا کنم. زبان آموزیم بد پیش می‌رفت چندبار مورد تحقیر واقع شدم به خاطر غیرفرانسوی بودنم ... اغلب دوران نوجوانی من به تنهایی می‌گذشت. نهایتاً چند دوست مهاجر الجزایری و تونس‌ای داشتم که با هم کمی وقت می‌گذروندیم ولی با اون‌ها هم مشکل داشتم ...»

اغلب نوجوانان به شکلی نمادین و یا عملی با ریشه‌های ایرانی خود در پیوند قرار دارند که آن‌ها را در یک وضعیت فراملیتی قرار می‌دهد که در آن می‌توان عناصری از گذشته و حال خود را بیابند (Nassehi-Behnam, 2000: 145 به نقل از Mahdi, 1997: 1-22).

«برای من این یک امتیاز هست که نیمی از زندگی‌ام در تهران بوده و نیمی دیگر در پاریس. خب من می‌تونم بین دو فرهنگ شنا کنم و به طور گزینشی هر چی می‌خوام از دو فرهنگ انتخاب کنم ... گاهی که در ایران هستم از فرهنگ فرانسوی استفاده می‌کنم و این برای من امتیاز هست و گاهی در فرانسه از فرهنگ ایرانی. در عمل هر چیزی که خودم تشخیص بدم از دو فرهنگ می‌گیرم و در زندگی به کار می‌برم. هیچ کدوم از دو فرهنگ برای من کامل و ایدئال نیست برای همین هم من دست به انتخاب می‌زنم و اون چیزهایی رو که دوست دارم می‌گیرم و اونهایی رو که بدم میاد رها می‌کنم. البته این چیزی که الان به دست آوردم هزینه‌های زیادی برام

داشته ولی از نتیجه فعلی‌اش راضی‌ام. البته باید بگم من نسبت به فرهنگ ایرانی فقط تعلق حس نمی‌کنم ... بلکه همه اون چیزی که در این جا فرهنگ شرقی گفته می‌شه بخشی از فرهنگ منه؛ و یا در مواردی دیده می‌شود که فرهنگ مهاجرتی به عنوان یک امر جهان‌شمول می‌توان در تعیین هویت افراد نقش مهمی داشته باشد: «امروزه دیگه تعلق به یک فرهنگ نمی‌تواند زندگی پربراری داشته باشد. من خودم رو به فرهنگ جهانی وصل می‌کنم به همه فرهنگ‌های مهاجر. فرهنگ‌ها هم مهاجرت می‌کنند و من نه خودم رو ایرانی می‌دونم و نه فرانسوی ... من ریشه‌ام رو در زمینی می‌دوانم که خودم ساختم با فرهنگ‌های مختلف»

فرهنگ متحرک و خلق‌شده را می‌توان در بین بخشی از ایرانی‌های مقیم فرانسه مشاهده کرد. عدم تعلق به یک فرهنگ و سرزمین و درعین‌حال تعلق به همه‌جا و همه فرهنگ‌ها. شاید این بخشی از آن سبک زندگی مهاجرتی باشد که در کودکی آغاز شده و در جوانی امتداد می‌یابد. هویت برای آن‌ها پویا و انعطاف‌پذیر است:

«... برای من، این که ایران باشم یا فرانسه خیلی فرق نمی‌کنه، ... همون طور که هر دو جا بودم و کشورهای دیگه هم رفته‌ام. بخشی از تحصیلات من آلمان بوده و بخشی دیگه در ایتالیا و اسپانیا. برای مدتی هم آمریکا بودم و الان برای یک مأموریت کاری به تاجیکستان می‌روم. خب الان من کجایی هستم؟ ایرانی؟ فرانسوی؟ نه من انسان هستم و مرزها نمی‌تونه من رو محدود کنه... مطمئنم با رفتن به تاجیکستان می‌تونم خیلی از فرهنگ‌های شرقی رو کشف کنم. زندگی در یک فرهنگ و یک فضا خسته‌کننده است.»

فرهنگ مهاجرت می‌تواند نیرویی قوی برای زندگی در خود داشته باشد که از خلال تعلق‌های چندگانه حاصل آید. هویت نسل دوم مهاجران در فرانسه پیوندی است که از ترکیب عناصر فرهنگی مختلفی حاصل می‌شود. همان‌طور که گفته شد این جماعت در طول زمان هویتی ایرانی/ ایرانی - فرانسوی / فرانسوی به خود می‌گیرند که بسته به شرایط سیاسی بین‌المللی و جهت‌گیری رسانه‌ها در برابر این رخدادها مدام در حال سیالیت به سر می‌برد. زمانی که ایرانی بودن به‌عنوان نوعی تهدید بازنمایی می‌شود، نسل دوم به‌طور کامل هویت ایرانی خود را پنهان می‌کنند و خود را فرانسوی می‌پندارد و در عمل همسو با

رسانه‌ها از ایران طبری می‌جوید. این نسل که در پهنه گسترده‌تری از نظر مکانی زندگی می‌کند، با فرهنگ‌های گوناگونی در شهر پاریس روبه‌روست و مرجع‌های فراوانی برای کنش در اختیار او قرار دارد. از همین رو، طبیعی است که فرد مهاجر هویت چندپاره به خود بگیرد. همان‌طور که مشخص است، در این نسل هویت ایرانی - غربی غالب است و هویت اسلامی در حاشیه و در مرحله بعد برای او جاذب اهمیت می‌شود. اکثر آن‌ها فارغ از اینکه چقدر مناسک مذهبی را انجام می‌دهند، خود را مسلمان می‌دانند، اگر آن را پنهان کنند. در نظر مهاجران نسل دومی در پاریس، ایران (با توجه به شرایط سیاسی) گاهی «خودی» و گاه «غیرخودی» پنداشته می‌شود؛ اما در نهایت، هویت ایرانی چیزی است که به آن احساس بستگی عاطفی دارند، هرچند آگاهی چندانی نسبت به آن نداشته باشند.

جوان مهاجر ایرانی که موفق شده خود را با فضاهای جدید غیرایرانی منطبق سازد، خود را در فضای محدود و بسته ایرانی محصور نمی‌کند بلکه با گذر زمان شبکه‌های ارتباطی خود را ایجاد می‌کند و با وجود تفاوت‌ها و تمایزها، نوع از همبستگی را بین خود می‌آفرینند. پیش می‌آید که وابستگی به وطن مادری خود را از طریق نمادها (مثلاً گردنبندها و انگشترهایی با نمادهای ایرانی) و حضور در کنسرت‌های ایرانی در خارج از کشور به نمایش می‌گذارد؛ اما با وجود این نمایش‌های نمادین، سرزمین مادری برای نسل دومی‌ها، جای خود را به چندگانگی مکان‌ها داده است. آن‌ها تفاوت فرهنگ‌ها را پذیرفته‌اند و آن را به‌عنوان یک غنا و نه به‌عنوان یک کمبود ملاحظه می‌کنند. این احساس تعلق چندگانه و فراسرزمینی به آن‌ها نیرویی مضاعف برای زیست در فضای جهانی ایجاد کرده است (Nassehi-Behnam, 2000: 146-147).

### بحث و نتیجه‌گیری

دیاسپورای ایرانی در فرانسه که حضورشان در این کشور دست‌کم تا دوره قاجار به عقب برمی‌گردد، نیز مانند هر جامعه مهاجرتی دیگر برای انطباق با جامعه جدید خود در تلاش است. این جماعت در کشاکش فرهنگی امر مهاجرتی خویش، بنا بر وزن عناصر فرهنگی، پنجره‌های فرهنگ خود به روی فرهنگ جدید باز و بسته می‌کند.

در فرانسه، بازنمایی فرد مهاجر عموماً با تصویری از ساکنان شمال و مرکز افریقا تداعی می‌شود و این برای مهاجر ایرانی یک حسن برای انطباق بهتر تلقی می‌شود. به همین دلیل، مهاجر ایرانی با توجه به تفاوت‌های ظاهری و فرهنگی که با این کشورها دارد، خود را سوژه مسائل مهاجرتی که در جامعه فرانسه بازار بحث آن همیشه گرم است، نمی‌داند.

مسئله انطباق فرهنگی که از طرد کامل تا انطباق کامل را در برمی‌گیرد، افراد را روی این طیف در جایگاه‌های مختلف قرار می‌دهد. در سر طیف مهاجرانی قرار دارند که به دلایل متعدد تصمیم به ایستادگی در برابر ارزش‌های جامعه فرانسه دارند و برای زندگی در آن با کمترین میزان انطباق عمل می‌کنند و در سر دیگر آن، مهاجرانی هستند که تمام تلاش خود را در هضم و جذب شدن در فرهنگ فرانسه به کار گرفته‌اند. ناگفته پیداست که افراد دو سر طیف معمولاً تعداد کمی از مهاجران را تشکیل می‌دهند و بیشینه این جماعت در بین این دو جایگاه جای دارند. این که هر فرد خود را در کجای این طیف جایابی می‌کند به عوامل مختلفی از جمله هویت واقعی (من کیستم) و هویت آرمانی او (من چه کسی خواهم بود) در جامعه فرانسه بستگی پیدا می‌کند.

درواقع هر قدمی در جهت انطباق در جامعه جدید به معنی قدمی دور شدن از فرهنگ اصلی خواهد بود. سایه این تناقض در انطباق فرهنگی همیشه بر سر فرد مهاجر سایه افکنده است؛ بنابراین، راهبردهای مهاجر ایرانی در برخورد با فرهنگ فرانسوی را می‌توان در این چهار مورد خلاصه کرد:

**یکپارچگی:** منظور از یکپارچگی این است که شخص مهاجر به فرهنگ جامعه مبدأ پایبند است در حالی که با فرهنگ جامعه مقصد نیز ارتباط دارد و به آن هم پایبند است. در یکپارچگی نوعی دو فرهنگی واقعی وجود دارد و وفاداری به هر دو فرهنگ نوعی همبستگی اجتماعی را به وجود می‌آورد

**همانندگردی:** منظور از همانند گردی این است که فرد هویت فرهنگی خود را از دست داده و به فرهنگ جامعه مقصد روی می‌آورد. در همانند گردی فرد مهاجر در



فرهنگ جامعه میزبان ادغام می‌شود و به شیوه و آداب و رسوم آن رخ می‌دهد. در این مرحله مهاجر اولویت را به فرهنگ جامعه میزبان می‌دهد.

**جدایی:** هنگامی که افراد برای حفظ فرهنگ مادری‌شان ارزش قائل شده و در همین زمان از کنش متقابل با دیگر فرهنگ‌ها سرباز می‌زنند؛ یعنی جدایی برای مهاجر زمانی رخ می‌دهد که علاقه‌مندی به فرهنگ خودی وجود دارد و افراد به فرهنگ سنتی خودشان اهمیت می‌دهند، اما هیچ توجهی به فرهنگ جامعه میزبان ندارند.

**حاشیه‌نشینی:** زمانی رخ می‌دهد که فرد مهاجر هم فرهنگ قومی خود و هم فرهنگ جامعه میزبان را طرد می‌کند. بری الگوی حاشیه‌نشینی را «بیگانگی دوگانه» می‌نامد، چون در این استراتژی عدم تعهد به هر دو فرهنگ خودی و بیگانه وجود دارد.

نسل‌های مختلف نیز با چالش‌های مربوط به خود درگیر هستند. نسل اول که ایران را درک کرده و با عناصر فرهنگی آن جامعه‌پذیر شده است، می‌توانند آگاهانه عناصر فرهنگی جامعه فرانسوی را انتخاب کنند و به ترکیب عناصر مختلف پردازند. او در فرانسه به دوباره‌سازی یا بازسازی فرهنگی دست زده است.

نسل دوم بر سر مسائل هویتی که بسیار عمیق‌تر و پیچیده‌تر از مسائل نسل اول است، در حال کشمکش است. او ارزش‌ها را در فضای متفاوتی درک و درونی می‌سازد. نسل دوم اطلاعاتی محدودی از ایران دارد و گاهی در فرایند فرهنگ‌پذیری در غربت، ارزش‌هایی از فرهنگ ایران به خورد آن‌ها داده می‌شود که او از نمی‌داند که آیا در جامعه فرانسه امکان استفاده از آن‌ها وجود دارد یا خیر. تازه گاهی این ارزش‌های فرهنگی مطلوب خانواده در تضاد با ارزش‌های جامعه فرانسه قرار می‌گیرند. در این شرایط، مهاجر نسل دوم آگاهانه دو زیست فرهنگی می‌شود. در خانه، با فرهنگ ایرانی و در بیرون با ارزش‌های فرانسوی روزگار می‌گذراند. این نسل در دوران کودکی از راه درونی کردن هنجارها و ارزش‌های جامعه فرانسه، می‌کوشد تا با همسالان خود همانند شود. کودکان مهاجر نسل دوم، عموماً مطابق با انتظارات فرانسوی رفتار می‌کنند و به الگوهای رفتاری جامعه فرانسوی تعهد پیدا می‌کنند. با وجود پیرنگی هویت فرانسوی در هویت کودکان نسل دوم، بارقه‌هایی از فرهنگ ایرانی مانند زبان فارسی همچنان در آن‌ها ملاحظه می‌شود؛ هرچند تعهد به مدل فرهنگ ایرانی در این دوران کمتر به چشم می‌خورد. گاهی وسعت مکانی - تاریخی مهاجر نسل دوم، تنوع و تضارب عناصر فرهنگی و ناتوانی او از تلفیق آن‌ها، نوعی اضطراب و چندپارگی را پدید می‌آورد. مهاجر نسل دوم نوجوانی، بستگی عاطفی بیشتری نسبت به

ایران و ارزش‌های آن احساس می‌کند، نگاهی بازاندیشانه می‌یابد و خود را تا اندازه‌ای به جامعه ایران نسبت می‌دهد و سعی می‌کند عناصر جامعه میزبان را با فرهنگ ایرانی ترکیب کند. مهاجر نسل دوم در این دوران می‌کوشد با تمایز نسبی خود از افراد جامعه میزبان، هویت یکتایی را ارائه دهد. البته فرایند تداوم، تکوین و بازاندیشی در هویت نسل دوم خود به عواملی چون نگرش جامعه میزبان به مهاجران (چندفرهنگی / تک فرهنگی بودن)، وقایع سیاسی بین‌المللی، والدین و دلایل مهاجرت آنان و نقش رسانه‌های گوناگون وابسته است که خود پژوهش‌های جداگانه‌ای را ایجاب می‌کند.

نسل سوم نه مشکل ادغام دارد و نه مشکل هویتی و عموماً میزان ارتباط او با جامعه مبدأ تنها به تلاش خانواده او بستگی دارد، در غیر این صورت، او می‌تواند یک «شهروند فرانسوی» به معنای واقعی کلمه باشد.

هم‌اکنون دیاسپورای ایرانی در فرانسه از گروه‌های بسیار متنوع فرهنگی و سیاسی شکل گرفته که ضرورت دارد مطالعات عمیق و موشکافانه متعددی درباره ابعاد گوناگون زندگی این جماعت از سوی پژوهشگران صورت بگیرد. با بهره‌گیری از این پژوهش‌ها می‌توان از ظرفیت «ایرانیان دور از وطن» که از قضا دارای سرمایه‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی قابل توجهی هستند، برای بهبود وضعیت کشور کمک گرفت و از پیامدهای مثبت آن به بهترین شکل ممکن برای ساخت آینده ایرانی مطلوب‌تر برای همه ایرانیان استفاده نمود.

### تشکر و سپاسگزاری

بر خود لازم می‌دانم از جامعه مورد مطالعه خود، خانواده‌های ایرانی مقیم پاریس با جهت‌گیری‌های گوناگون سیاسی و مذهبی که در انجام این پژوهش مرا یاری داده‌اند، تشکر کنم. بدون آن‌ها این پژوهش هرگز شکل نمی‌گرفت.

## References

- Abbasian, S. & Müller, D. K. (2019). "*Displaced diaspora second-home tourism: an explorative study of Swedish-Iranians and their second-home purchases in Turkey*", in: *Tourism*, ISSN 1332-7461, Vol. 67, no 3, p. 239-252.
- Abrahamian, E. (1998). *Iran between Two Revolutions (Princeton University Press, 1982)*. Translated into Persian by A. GolMohammadi and M.E. Fatahi, Tehran: Ney Publication.
- Alinejad, D. & Ghorashi, H. (2015). "*From Bridging to Building: Discourses of Organizing Iranian Americans across Generations*" in: Mohabbat-Kar, R (ed.), *Identity and Exile: The Iranian Diaspora between Solidarity and Difference*, pp: 62-75, Berlin: Heinrich Böll Foundation.
- *AMAE, Archives des Ministres des Affaires Etrangères, Correspondance; Commerciale (CP)*, Perse, Français au Service de Perse: mendecins.
- Arabestani, M. (2019). *The Sabeans of Mandaea and their changing world (in Persian)*. *Iranian Anthropological Research*, 17 (9), 31-49.
- Berry, J. W. (2005). "*Acculturation: Living Successfully in Two Cultures.*", *International Journal of Intercultural Relations*, Vol. 29, pp. 693-312.
- Berry, J. W. (2008). "*Acculturation and Adaptation of Immigrant Youth*", *Canadian Diversity*, Vol. 6, No. 2, pp. 50-54.
- Bozorgmehr, M.; Sabagh, G.; Der-Maritosian (1991), *Religio-Ethnic Diversity among Iranians in Los Angeles, Los Angeles: Center for Near Eastern Studies*.
- Broomand, M.R. & Nobakht, R. (2014). *An overview of new theories in the field of immigration (in Persian)*. *Journal of population*, 89&90 (21), 73-90.
- Cronin, S. (1997). *The army and the creation of the Pahlavi State in Iran, 1910-1926*,
- Deitch, S. & Vannelli Mr. (2019). *The Diaspora of Iranian Intellectuals in the 20th Century: Emigration and the Rise in Academic Internationalism*, PSU History of Modern Europe, St. Mary's Academy.
- FarzadFarhangian, A. (2007). *History of cultural relations between Iran and France (in Persian)*. *Quarterly Journal of Foreign Relations History*, 32, 71-92.
- Floor .W.& Herzig .E. (2015). *Iran and the World in the Safavid*, Age. I.B.Tauris.
- Ghafari, A. (1989). *History of Iran-France relations: from the assassination of Nasser al-Din Shah to the First World War (in Persian)*, Tehran: University Publication Center.
- Giddens, A. (2008). *Sociology. Translate into Persian by Manoochehr Saboori*. Tehran: Ney Publication.
- Gholami, R. (2016). *Secularism and identity: non-Islamiosity in the Iranian diaspora. Studies in Migration and Diaspora*. Ashgate, Surrey, England and Burlington, VT, USA.

- Hatami, M.R. (2017). *Geographical rereading of the diaspora (in Persian)*, International Relations Studies, 37, 65-81.
- Hedayat Lalabashi, Riza Quli Khan, (1960), *Rawzat al-safa-yi Nasiri*, Jamshid Kiyanfar, Tehran.
- Hellot-Bellier, F. (2008). *France-Iran: quatre cents ans de dialogue, Paris: Association pour l'avancement des études iraniennes.*
- Hurewitz, J. C. (1972). *Diplomacy in the near and Middle East: A Documentary Record*, vol. 1: 1535-1914, New York: Octagon books.
- Lombard-Latune, M.-A. (2016). « *Les espoirs de la diaspora iranienne en France* » [archive], Le Figaro, samedi 30 / dimanche 31 janvier 2016.
- Mahdi, A. A. (1997). "*Migration ad transnational identity: the case of second generation Iranians in USA*", The Iranian (an electronic magazine), n 9.
- Malek, A. (2015). *Displaced, Re-rooted*, Transnational Considerations in Theory and Practice of Being an Iranian outside Iran", in: Mohabbat-Kar, R (ed.), Identity and Exile: The Iranian Diaspora between Solidarity and Difference, pp: 24-31, Berlin: Heinrich Böll Foundation.
- Martin, Ch. (2013). (éd.), *Les "Lettres persanes" de Montesquieu*, PUPS.
- Matin, A. (2014). *Confederation (History of the Iranian Students' Movement Abroad 1953-1979)*. Translated into Persian by A. Azari, Tehran: Pardis danesh Publication.
- McAlpin, M. (2000). « *Between Men for All Eternity: feminocentrism in Montesquieu's Lettres persanes* », Eighteenth-Century Life 24 (2000), p. 45-61.
- McAuliffe, C. (2015). *Unsettling the Iranian Diaspora: Nation, Religion and the Conditions of Exile*, in: Identity and Exile: The Iranian Diaspora between Solidarity and Difference, pp: 32-46, Berlin: Heinrich Böll Foundation.
- McAuliffe, C. (2016). *Visible minorities: Constructing and deconstructing the Muslim Iranian diaspora in: Hopkins, Peter (2016). Geographies of Muslim Identities, Diaspora, Gender and Belonging*, London: Taylor&francis.
- Moghaddari, S. (2015). "*Engaging with Social Inequalities: The Stakes of Social Relations among Iranian Migrants*", in: Mohabbat-Kar, R (ed.), Identity and Exile: The Iranian Diaspora between Solidarity and Difference, pp: 105-116, Berlin: Heinrich Böll Foundation.
- Montesquieu, (1723). « *Lettre persane (Montesquieu) Bernard Blier* » [archive], sur Bibliothèques spécialisées de la Ville de Paris (consulté le 1er février 2018).
- Mostaert, A. & Cleaves, F. W. (1962). *Les lettres de 1289 et 1305 des Ilkhans Arghoun et Oldjaitou à Philippe le Bel*, Cambridge, Mass., 1962.
- Mottaqi, H. (2005). *Cultural Interactions and Historical Relations between Iran and France: According to Documents and Manuscripts (in Persian)*. Quarterly Journal of Foreign Relations History, 24 & 25, 245-286.
- Naficy, H. (1984). *Iran Media Index*. Westport, CT: Greenwood Press.
- Naficy, H. (1993). *The Making of Exile Cultures: Iranian Television in Los Angeles*. Minneapolis: University of Minnesota Press.

- Naficy, H. (2001). *An Accented Cinema: Exilic and Diasporic Filmmaking*. Princeton: Princeton University Press.
- Naficy, H. (2011). *A Social History of Iranian Cinema: Volume 1: The Artisanal Era*. Durham: Duke University Press.
- Naficy, H. (2011). *A Social History of Iranian Cinema: Volume 2: The Industrializing Years, 1941–1978*. Durham: Duke University Press.
- Naficy, H. (2012). *A Social History of Iranian Cinema: Volume 3: The Islamicate Period, 1978–1984*. Durham: Duke University Press.
- Naficy, H. (2012). *A Social History of Iranian Cinema: Volume 4: The Globalizing Era, 1984–2010*. Durham: Duke University Press.
- Naficy, N. (2007). *Persian miniature writing: An ethnography of Iranian organizations in Washington, D.C.*, (PhD), Rice University.
- Nasehi, V. (2009). *Iranian in migration (in Persian)*. Paris: Foroogh-e Iranian Publication.
- Nassehi-Behnam, V. (2000). “*Diaspora iranienne en France: changement et continuité*”, Cahiers d’étude sur la Méditerranée orientale et le monde turco-iranien, n° 30, juin-décembre 2000, pp. 135-149.
- Nategh, H. (1994). *Kârnâme yé farhangui yé farangui dar Iran, 1837-1914* [Les écoles religieuses et séculières françaises en Iran, 1837-1914], Paris: Xâvaran.
- Noiriél, G. (1997). “*Représentation nationale et catégories sociales. L'exemple des réfugiés politiques*”, Genèses, n° 26, avril 1997, pp. 25-54.
- Oudenhoven, J. P. & Ward C. & Masgoret A. M. (2006). “*Patterns of Relations between Immigrants and Host Societies*”, International Journal of Intercultural Relations, Vol. 70, pp. 673- 651.
- Persis, K. (1999) *A World Between: Poetry, Short Stories, and Essays by Iranian-Americans*, editor with M. M. Khorrami and contributing author. New York: George Braziller, Inc. Publishers.
- Persis, K. (2006) *Let Me Tell You Where I've Been: New Writing by Women of the Iranian Diaspora*, editor and contributing author. Fayetteville: University of Arkansas Press.
- Persis, K. (2013) *Tremors: New Fiction by Iranian American Writers, editor with Anita Amirrezvani and contributing author*. Fayetteville: University of Arkansas Press.
- Persis, K. (2015) *Returning Home: Iranian-American Women's Memoirs and Reflective Nostalgia in Identity*, Diaspora and Return Narratives in American Literature, M. Antonia Oliver-Rotger, ed., New York: Routledge.
- Richard, F. (1989). *Les privilèges accordés aux religieux catholiques par les Safavides* : quelques documents inédits., Dabireh 6.
- Richard, F. (1995). *Raphaël du Mans, missionnaire en Perse au XVII<sup>e</sup> siècle*, 2 vols., Paris: L'Harmattan.
- Richard, Y. (2006). *L'Iran: naissance d'une République islamique*; Paris: Martinière (1 novembre 2006)
- Sabagh, G.; Baozorgmehr M. (1994), *Secular immigration: Religiosity and Ethnicity among Iranian Muslims in Los Angeles*, in: Muslim Communities

in North America, ed. Y Haddad and Jane I Smith, State University of New York Press: 445-460.

- Sadeghi, S. (2015). "**Boundaries of Belonging: Iranian Immigrants and their Adult Children in the US and Germany**", in: Mohabbat-Kar, R (ed.), Identity and Exile: The Iranian Diaspora between Solidarity and Difference, pp: 117-131, Berlin: Heinrich Böll Foundation.
- Safaee, E. (1976). **Reza Shah Kabir in the mirror of memories (in Persian)**. Tehran: Ministry of Culture and Arts.
- Sanadjian, M. (2015). "**Food, Narrated Dislocation and Diasporic Presence among Iranians in Germany**", in: Mohabbat-Kar, R (ed.), Identity and Exile: The Iranian Diaspora between Solidarity and Difference, pp: 91-104, Berlin: Heinrich Böll Foundation.
- Sreberny, A. & Gholami, R. (2019). "**The Politics of Diasporic Integration: The Case of Iranians in Britain**", in: Tsagarousianou, R. & Retis, J. (Eds.) The Wiley Handbook of Diasporas, Media and Culture. Wiley-Blackwell.
- Stewart, Ph. (2013). (éd.), **Les "Lettres persanes"** en leur temps, Paris: Classiques Garnier.
- Vahabi, N. (2011). **La migration iranienne en Belgique**, Une diaspora iranienne, Paris: L'Harmattan.
- Vahabi, N. (2008). **Sociologie d'une mémoire déchirée**, le cas des exilés iraniens, Paris: L'Harmattan.
- Vahabi, N. (2009). **Récits de vie des exilés iraniens**, De la rupture biographique à la nouvelle identité, Paris: Elzevir.
- Vahabi, N. (2012 a). "**Genèse De La Diaspora Iranienne En France: Une Analyse Sociohistorique**", «Migrations Société», 139, 27-45.
- Vahabi, N. (2012 b). **Atlas de la diaspora iranienne**. Paris: Karthala, 2012.
- Vahabi, N. (2015). "**La Diaspora Iranienne En France: Profil démographique et socioéconomique**" Centre d'information et d'études sur les migrations internationales, «Migrations Société», 2015/2 N° 158, 19-40.